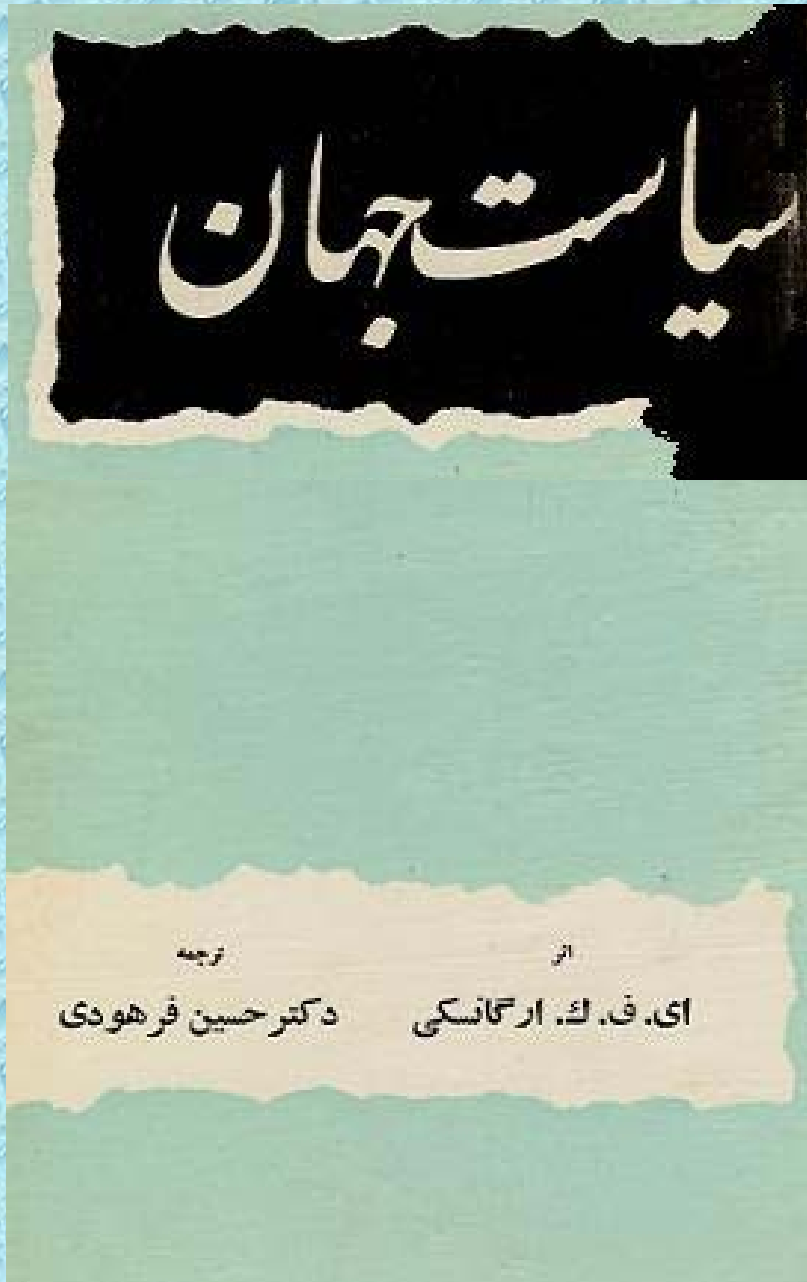




۶۰

ارگانسکی (حسین فرهودی) : ملت و ملت پرستی





مجموعه مقالات عمومی

شماره ۲۸۵

زیر نظر محمد سعیدی

# سیاست جهان

تألیف

ای. اف. ک. ارگانسکی

ترجمه

دکتر حسین فرهودی



نگارخانه پژوهش کتاب

ایران ۱۳۴۸



## فهرست مطالب

۳	۱ . مقدمه‌ای بر زمینه تحقیق
۶	روش تحقیق علمی
۹	دست یازی سایر رشته های علوم
۱۱	آنچه در پیش داریم

### بخش اول - واحد عمل : ملت

۱۷	۲ . ملت ها و ملت پرستی
۱۹	افراد ، گروهها ، ملت ها
۲۴	چه عناصری ملت را تشکیل میدهند ؟
۴۳	ملت ستائی
۵۳	تاریخ تشکیل ملت و مراحل آن
۶۸	۳ . هدفهای ملی
۶۹	هدفهای ملی کدامند ؟
۷۱	هدفهای رقابتی و مستقل
۷۴	آز قدرت تا صلح
۸۳	!تواع هدفهای ملی



## سیاست جهان

۱۰۱	۴ . عواملی که هدفهای ملی را بوجود میآورند
۱۰۲	خصیصه های ملی
۱۰۷	طبقه فرمانروا
۱۱۲	خصیصه های اخلاقی رهبران ملی
۱۱۴	عوامل خارجی
۱۱۹	۵ . ماهیت قدرت ملی
۱۲۱	تعریف قدرت
۱۲۶	ابزار قدرت
۱۲۹	تابعیت قدرت
۱۳۳	روشهای بکار بردن قدرت
۱۳۵	انتخاب روش
۱۴۳	قطب مثبت و منفی قدرت
۱۴۴	اندازه گیری قدرت
۱۵۰	۶ . سرچشمه های طبیعی که قدرت را بوجود میآورند
۱۵۳	وضع جغرافیائی
۱۷۰	منابع طبیعی
۱۷۸	جمعیت
۱۹۰	۷ . مبانی اجتماعی قدرت
۱۹۰	بیشرفت اقتصادی
۲۰۹	سازمان سیاسی
۲۳۰	روحیه ملی
۲۳۹	۸ . راه وصول بقدرت
۲۴۹	روابط میان عوامل قدرت
۲۵۳	اوزیایی مبادی موجد قدرت
۲۶۰	شاخص قدرت ملی
۲۷۰	راههای افزایش قدرت

## بخش دوم = روابط بین المللی



## فهرست مطالب

۲۸۲	مختصری از تاریخ استعمار
۲۸۴	تعریف مستعمره
۲۸۸	آیا مستعمرات سودمندند ؟
۲۹۶	انواع مستعمرات
۳۰۲	مراحل سیر بسوی آزادی
<b>۳۱۶</b>	<b>۱۰ . چهره تازه استعمار : تبعیت اقتصادی و اقمار</b>
۳۱۷	تعریف استعمار نوین
۳۲۰	تابان اقتصادی
۳۳۸	اقمار
<b>۳۴۸</b>	<b>۱۱ . موازنه قدرت</b>
۳۴۹	نظریه موازنه قدرت
۳۶۱	انتقاد هائی بر نظریه موازنه قدرت
۳۷۷	بکار بردن نظریه موازنه قدرت
<b>۳۸۴</b>	<b>۱۲ . انتقال قدرت</b>
۳۸۶	مراحل انتقال قدرت
۳۹۳	دورنمای عصر حاضر
۳۹۵	تفسیرات در تقسیم قدرت
۴۰۳	نظام بین‌المللی
۴۰۸	تاریخ معاصر بین‌المللی
۴۱۹	شرایط صلح
<b>۴۳۸</b>	<b>۱۳ . فن اداره کردن روابط بین‌المللی</b>
۴۳۹	تعریف دیپلوماسی
۴۴۱	محدودیت میدان عمل دیپلوماسی
۴۴۹	دیپلوماسی داد و ستدی درمقابل دیپلوماسی جنگی
۴۵۴	دیپلوماسی سری درمقابل دیپلوماسی علنی
۴۶۳	تحوالات در میزان اثرات دیپلوماسی
۴۶۶	کاهش اهمیت دیپلوماسی
۴۷۰	چرا به دیپلوماسی این اندازه اهمیت میدهند ؟

## بخش سوم = سازمانهای بین‌المللی

۴۷۹

۱۴ . امنیت دسته جمعی

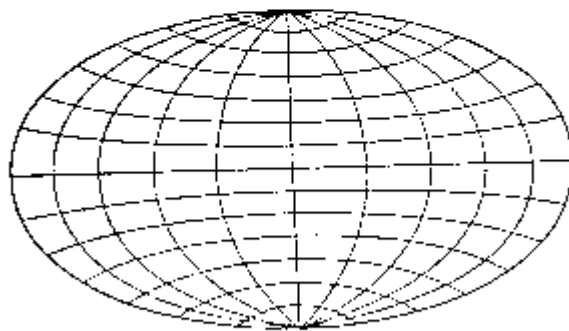
## سیاست جهان

۴۷۹	مفهوم امنیت دسته جمعی
۴۸۱	قرضیه های طرح
۴۹۶	امنیت دسته جمعی و نظام بین المللی
۵۰۰	امنیت دسته جمعی و سازمان بین المللی
۵۰۴	۱۵ . زمینه های معما
۵۰۵	حاکمیت ملی
۵۰۹	همبستگی ملت ها
۵۱۶	سازمان بین المللی - تناقض بزرگ
۵۲۲	۱۶ . سازمانهای بین المللی
۵۲۳	کنفرانسهای اتفافی
۵۲۳	کنفرانسهای دوره ای
۵۲۵	سازمانهای عامل
۵۳۱	جامعه ملل
۵۳۹	سازمان ملل متحد
۵۴۷	کیفیت واقعی کار سازمان ملل متحد
۵۵۱	ارزیابی نقش سازمان بین المللی
تذکره	
۵۵۹	۱۷ . آینده جهان
۵۶۰	اهمیت ملل
۵۷۳	پیش بینی ها
۵۸۴	کتابنامه
۵۹۵	فهرست اعلام



## بخش اول

---



واحد عمل : ملت



## ۲

### ملت‌ها و ملت پرستی (ناسیونالیسم)

بחי را که می‌خواهیم بکشاییم درباره ملل است و رؤس مسائل این مبحث را ملت‌ها تشکیل می‌دهند بدین معنی که اعمال و مقاصد و نقشه‌ها و اقتدارات ملل و روابط آنان با یکدیگر در این مبحث منظور ما خواهند بود .

در قرن حاضر بنام افتخارات و آرزوها و دفاع ملی در صحنه گیتی عملیاتی چنان ناپسند صورت گرفته و بالتبجه این وسوسه را بوجود آورده که ناسیونالیسم نیروئی است شیطانی و ملت‌ها یکی از صورت‌های نامیمون سازمان سیاسی میباشند . زیرا آنچه که در دو جنگ جهانی از قتل نفوس و ویران ساختن شهرها و دهات و سایر اقدامات وحشت‌انگیز در آسیا و اروپا صورت گرفت بدست همین ملت‌ها و بنام مقاصد ملی بود و اکنون باز همین ملت‌ها بادیده سوءظن و حتی خصمانه بیکدیگر مینگرند و سالهای صلح را هم ناراحت ساخته‌اند و قدرت و نیروی خود را چنان آماده می‌سازند که تا هر لحظه منافع ملیشان حکم کرد دنیا را بر سر یکدیگر خراب سازند . پن عجیب نیست که دارندگان روحیه‌های صلح دوست و پاکسانی که در برابر بلیات جنگ‌های ملی اعصابشان حساستر است آرزو میکنند نوعی دیگ از تشکیلات سیاسی که باین شدت و درجه قابل انفجار نباشد جایگزین ملت‌ها گردد .

عده‌ای هم باین عقیده گرائیده‌اند که حکومت‌های ملی علاوه بر آنکه برای صلح عالم خطرناکند از مقتضیات عصر هم دور مانده و کهنه گشته‌اند زیرا سلاحهای نو ظهور و بازرگانی و ارتباطات نوین مردم جهان را بطوری باهم مربوط و بایکدیگر وابسته ساخته که دیگر مضحك است آنرا بیک صد واحد سیاسی مجزای از یکدیگر تقسیم کرد . خاصه





که می‌بینیم فقط عده‌ای انگشت شمار از ملت‌ها هستند که واقعاً حاکم بر سرنوشته خویش می‌باشند و در مورد بقیه ملل استقلال و حاکمیت ملی افسانه‌ای بیش نیست. تشنجات عصر حاضر و نارضایتی‌های روزافزون از تشکیلات فعلی ملت‌ها و رشد و توسعه و بسط سازمانهای نوین بین‌المللی شواهدی هستند که نشان میدهند دوران تشکیلات ملت‌ها روپایان است و نوعی تازه از تشکیلات جهانی در حال تکوین می‌باشد شاید این پیش‌بینی صحیح باشد ولی تشکیلات جهان بصورت و قیافه ملت‌ها هنوز پابرجا هستند و خوب و یا بد علائم و آثار عمده حیاتی خود را ظاهر می‌سازند. پرچم‌ها در اعتراض هستند. سرودهای ملی نواخته و خوانده میشوند. ارتش‌ها رژه می‌روند و هنوز عیب‌جویی و بدگویی قومی از قوم دیگر غرور ملی را بر میانگیزاند و اگر بخاک کشوری از کشور دیگر تعرض و تجاوزی صورت گیرد طرف یکروز مردم آن کشور متحد و یک پارچه میشوند. و همان جنگ‌هایی که موجب کاسته شدن قدر و قیمت تشکیلات ملت‌ها در نظر جماعتی از مردم روشن بین گشته است قلوب و ارواح ما را از احساسات وطن پرستی لبریز ساخته است. چنانکه انگلستان که در جنگ دوم جهانی دشمنان ملیش بخاک و خون کشیدندش با چنان غروری از ملیت انگلیسی خویش بی‌خاست که سابقه نداشت و آلمانها که افراط در غرور و هیجانان ملی آنها را بچنگ کشاید و بالنتیجه کشورشان تجزیه و زیر اشغال نظامی فاتحین درآمد اکنون در نهایت بی‌صبری در انتظار روزی هستند که باردیگر وحدت خویش را بدست آورند. امریکائیهام بر اثر این جنگ استقلال خود را با سایر ملل و کشورها مرتبط یافته از قلعه جغرافیایی خود یعنی امریکا پا بیرون نهادند با این حال خود را تافته جدا بافته‌ای میانگارند و شاید بی‌اعتمادی آنان نسبت به مردم «غیر امریکائی» افزایش هم حاصل کرده باشد.

علاوه بر این امور تشکیلات ملت‌ها در جهان محدود بهمان ملت‌های قدیمی اروپا و امریکا باقی نماند بلکه در طول قرن بیستم ملت‌های تازه‌ای پیا خاسته‌اند بطوریکه عده ملل نوخاسته‌ای که از سال ۱۹۰۰ بعد بوجود آمده‌اند مایه حیرت می‌باشد از اینقرار :

در اروپا : ملل نروژ - فنلاند - لائوی - لیتوانی - استونی (سه ملت اخیر را بعداً روسیه شوروی بلعید) لهستان (ملت قدیمی که دوباره حیات ملی یافت) چکوسلواکی و اتریش و مجارستان (امپراطوری کهنی که تجزیه گشت) یوگوسلاوی آلبانی - بلغارستان - ایسلاند - ایرلند.

در ماوراء اقیانوسها : استرالیا - زلاند جدید - اتحادیه افریقای جنوبی . در خاورمیانه : مصر - عراق - عربستان سعودی - یمن - کویت - سوریه



لبنان - اردن - اسرائیل .

درحاشیه جنوبی و غربی آسیا : هندوستان - پاکستان - سیلان - برمه - لائوس - کاموجیا - ویتنام - ویت‌مین - مالایا - اندونزی - فیلیپین - کره شمالی و جنوبی و همچنین جمهوری مفلستان در داخل آسیا .

اکنون نیز درآفریقا ملت های جدیدی تشکیل شده یا میشوند مانند لیبی - تونس - مراکش - سودان - غنا - نیجریه . شعله‌های احساسات استقلال ملی در سایر نقاط جهان که مستعمره بوده یا هستند هنوز شعله‌ور است مردم الجزایر برخلاف آنچه سالها قانونگذاران فرانسوی میگفتند خود را فرانسوی ندانستند و اهالی مجارستان که ظاهراً مستقل هستند مرگ را بر سلطه روسها ترجیح میدهند .

بنابراین عجیب است که انسان این مناظر را در روی صحنه جهان ببیند و باز ادعا کند که احساسات ملت ستائی و تشکیلات ملت های جهان روبرو است .

البته دلیلی نیست که فرض شود ملت ها همیشه وجود خواهند داشت زیرا ملت‌ها ند پدیده طبیعی هستند و نه جاودانی بلکه تشکیلاتی هستند که مردم آنها را آورده‌اند و اگر مردم بخواهند میتواند آنها برهم بزنند و تشکیلات اجتماعی دیگری را جایگزین آن سازند حتی احتمال میرود که سرانجام این عمل صورت بگیرد . ولی در حال حاضر ملت مهمترین نوع تشکیلات سیاسی است و واحدهای محلی جزء ملت‌ها هستند و تشکیلات بین‌المللی هنوز بی‌رنگ و بو و قدرت هستند . پس کسیکه دنیای جدید را میشناسد و مخصوصاً از ساختمان و قدرت آن آگاه میباشد چاره‌ای ندارد جز اینکه با ملت‌ها سروکار داشته باشد .

ملت‌ها بازیگران اصلی نمایشنامه سیاسی جهانند و ما مبحث خود را با در نظر گرفتن این بازیگران آغاز می‌کنیم .

#### افراد . گروهها . ملت‌ها

البته ممکن است ادعا کرد که منظور اصلی از بحث باید افراد باشند نه ملت‌ها . زیرا ملت جز گروه عظیمی از افراد نیست افرادی که درباره‌ای مسائل هم‌عقیده و در بسیاری امور هم دارای وحدت عقیده نیستند . گروهی که افراد آن دارای منافع عمومی و مشترک و در عین حال دارای منافع خصوصی و مختلف میباشد . گاهی خود را واحدی محکم و زمانی غیر از آن می‌یابند . گروهی که عملیات اعضاء آن گاهی در یک جهت است و



زمانی درجهات متضاد .

مثلا در عصر حاضر این گفته شایع است که امریکا رهبری جهان را بدست میگیرد. یا هندوستان نقش مصالحه و آشتی را درجهان ایفا میکند و یا روسیه شوروی صلح جهانی را تهدید میکند ولی بانظری باافراد این ملل ملاحظه میشود که حال بدینمنوال نیست بدین معنی که در امریکا افراد بسیاری هستند که هیچکس را رهبری نمی کنند بلکه هم و غمشان مصروف کار و خانواده و زندگی و تفریح خویش و مطالعه مختصری درباره اوضاع بین المللی است . غالباً در انتخابات عمومی شرکت میکنند و باینوسیله جزئی از کل یک عقیده مبهم عمومی را تشکیل میدهند ولی از خود سیاست خارجی خاص و حتی عقیده مشخصی نسبت بامور بقیه جهان ندارند و باین ترتیب شکی نیست که اینان رهبران جهان نیستند . یا بانگاهی ب مردم هندوستان ملاحظه میشود که رهبران و سیاستمداران هندوستان سعی دارند صلح عالم را حفظ کنند ولی باید دید از جمعیت انبوه هندوستان چند نفر راجع به کمونیسم یا دموکراسی و پاراجع بکشاکش میان جبهه غرب و شرق اطلاع دارند ؟ و یا واقماً در ملت روسیه شوروی چند نفر هستند که صلح جهانی را تهدید میکنند ؟ و آیا نمیتوان احتمال داد که افراد اهالی روسیه با مشکلات انفرادی در زندگانی روزانه خودشان خیلی بیش از نقش دولت روسیه شوروی در سیاست جهانی دست بگیربان گرفتاریهای شخصی خود هستند ؟ این امر کاملاً اشتباه است فکر شود یا اینطور وانمود شود که ملت عبارت از گروهی است از مردم که پیوسته بیک سنخ فکر و یک نوع عمل می کنند و بانظرات رهبران خود کاملاً موافق میباشدند ولی اشتباه بزرگترین خواهد بود که فرض شود رهبران ملی قائم بنفس خویش بوده و نماینده افکار و عقاید افراد ملت خود نمی باشند . زیرا می بینیم رهبران ملی در نفوس افراد خود نفوذ دارند و افراد ملت خود را و ادار ب عملیات گوناگون و از آن جمله جنگ میسازند . صحیح است که تنها افراد میتوانند عملی را انجام دهند یا موضوعی را احساس کنند و سیاست هائی بسازند و تهدید و یا حمله کنند و نیز صحیح است که اغلب گروه کوچکی از رهبران پیروی از اظهارات رهبران خود اقدام نمود دیگر نمیتوان گفت آن سیاست و اقدام مربوط بگروه کوچک رهبران است بلکه دبگریای ملت یعنی تمام افراد آن ببیان کشیده شده است . مثلاً میان یک فرد فرانسوی و آلمانی شاید هیچگونه خصومت شخصی وجود نداشته است ولی اگر دو ملت آنها بایکدیگر بچنگ درآیند همان دوتفر بکدیگر رامیکنند ه گاه ما فقط صفات و روابط شخصی این دوتفر را یعنی بدون دخالت دادن عامل ملیت



در نظر بگیریم نخواهیم توانست درك کنیم چرا آنها چنین میکنند یا چگونه میتوان آن‌ها را از این عمل بازداشت .

اکنون این نکته باقی می‌ماند که میان انواع اجتماعات انسانی چرا عامل ملیت این اندازه اهمیت یافته است .

هر يك از افراد دارای عقاید و افکار و صفاتی است که گاهی باین گروه و گاهی با آن گروه متوافق می‌افتد و بنابراین خود را عضو گروه‌های متعددی احساس میکند ولی در عین حال مواردی پیش می‌آید که با افکار و عقاید گروهی که خود را عضو آن میدانند هم‌آواز نیست .

اعضاء غالب این گروه‌ها باندازه افراد يك ملت نمی‌باشند باین معنی که بعضی کوچکتر و برخی بزرگتر و پاره‌ای دیگر حتی از حدود اعضاء ملت هم بیرون است . مثلاً فردی عضو خانواده‌ایست و در گروهی از دوستان هم عضویت دارد و یا جمعیتی از همسایگان یا اتحادیه‌ای از همکاران خود پیوسته یعنی عضو گروه‌های کوچک مختلف است انتظار و توقمی که این گروه‌ها از اعضاء خود دارند از حیث صداقت در رفتار یا صرف وقت یا انجام کار برای آنها غالباً بیش از آن میزانی است که ملت از همین فرد خود دارد .

در واقع در هنگام صلح حدود انتظار و توقع ملت از افراد خود باندازه‌ای محدود است که چندان محسوس نمیباشد .

بهمین وجه يك فرد عضو گروه‌هایی است که از ملتش دامن‌دارتر است مثلاً اروپائی یا از اقوام امریکای لاتین است . در حال حاضر بسیاری از افراد ملل جهان عضو «جهان آزاد» هستند و از این بالاتر تمام بنی آدم عضو جامعه بشریت هستند . باز فرد ممکن است بگروه‌هایی بستگی داشته باشد که از مرزهای ملی گذشته و ویرا با افراد سایر ملل متحد و از افراد ملت خود جدا ساخته باشد از این قبیل اند گروه‌های مذهبی—گروه‌های نژادی و طبقاتی چنانکه می‌بینیم يك نفریرو طریقہ کاتولیک باهم مذهبش یا يك نفر از زحمتکشان با همکارش یا يك نفر سفید پوست باهم نژادش ممکن است احساس همبستگی شدید بکنند بدون آنکه با آنان از يك ملیت باشد .

کلیه انواع این گروه‌ها واجد اهمیت میباشند زیرا از اعضاء خود انتظاراتی دارند و روش و رفتار او را تعیین می‌سازند ولی البته باید توجه داشت که عضویت اغلب این گروه‌ها با عضویت در ملت معارضه ندارد .

عموماً گروه‌های کوچک در داخل ملت بوجود می‌آیند و بندرت اتفاق می‌افتد که



فردی از اعضاء خانواده یا کانون دوستان یا جامعه همکاران از ملیت‌هایی غیر از ملیت خویش بیاید . و افراد غالباً از اینکه افراد خانواده خویش را از ملیت خود می‌بینند بر خود می‌بالند و آنرا مایه استحکام بیشتر خانواده می‌بینند بهمین وجه اگر جمع دوستان کسی همه از ملیت او باشند رشته الفت این دوستان محکم‌تر خواهد گشت . با این حال گاهی اتفاق می‌افتد که میان منافع این گروه‌های کوچک یا منفعت منتهی که این گروه‌ها قسمتی از آن هستند معارضه‌ای رخ میدهد . مثلاً يك جوان بالغ برای پرستاری مادرش یعنی رعایت منفعت خانواده در خانه بماند یا برای خدمت پلنش سرباز نیروی دریائی بشود و باقیانوسها برود ؟ و یا مدیر يك شرکت صنعتی در فروشی که بآرتش میکند از نظر رعایت صرفه ملت با ارزاترین قیمت معامله کند و یا از نظر منافع شرکت قیمت گران را محسوب دارد ؟ چنین مواردی برای معارضه میان منافع گروه‌های کوچک و ملت وجود دارد ولی بر روی هم مواردی که منافع گروه‌های کوچک و منافع ملی درین جهت هستند بسیار یستر است . چنانکه در امریکا بندرت اتفاق افتاده است برای رعایت منافع ملت بمنافع خانوادگی یا کانون دوستان یا اتحادیه همکاران آسیبی رسیده باشد . گروه‌های بزرگ تا حدی شبیه بیکدیگر اند بخصوص گروه‌هایی که شامل ملل متعدد می‌باشند . دولت امریکا با این امر که افراد آمریکائی خود را جزء جهان آزاد بدانند مطلقاً مخالفتی ندارد و بلکه آنرا تشویق هم میکند . یا حکومت مصر با این امر که مصرها خود را عضو جامعه عرب بشناسند ایرادی ندارد و حتی از این احساسات برای ایجاد حس شده ناپولیسم در میان افراد خود بهره‌برداری میکند . اشکال قضیه هنگامی است که افراد در موقع تعارض میان منافع ملی و منافع جامعه بزرگتری که عضو آن هستند بخواهند منافع جامعه بزرگتر را بر منافع ملی خویش رجحان دهند . مثلاً احساسات وطن پرستی حکم میکند که يك فرد انگلیسی یا اتحادیه کشورهای غربی که ملت انگلیس نیز عضو آنست پای بند و وفادار باشد اما نه بآن اندازه که هر گاه فرضاً میان امریکا و انگلیس باین دلیل که انگلیس موجب زیان اتحادیه شده است مناجره‌ای در گرفت جانب آمریکارا نگاهدارد . زیرا در چنین موردی آن فرد انگلیسی بیشتر در معرض اتهام آمریکای پرستی قرار خواهد گرفت تا عنوان طرفداری از اتحادیه غربی — وفاداری با احساسات بشردوستانه گاهی کار را مشکلتر می‌سازد زیرا غالباً ملت‌ها با عده‌ای از افراد انسانی درستیز و کسکش هستند و همدردی عملی اعضاء آن ملت با آن افراد خوشایند نخواهد بود با اینوصف وفاداری با احساسات بشردوستانه نسبت با افراد ملل دوست مطلوب و مطبوع است .

مواردی که غالباً میان رعایت منافع گروه‌ها و رعایت منافع ملی افتراق مبادا از



مربوط بگروههائی است که از چهارچوب ملت خارج و از مرزها گذشتند. و این گروهها هستند که ممکن است بوحدهت ملی آسیب سخت برسانند .

مثلا يك بازرگان خودخواه ممکن است چنانکه باید در موقعی که کشورش در جنگ است منافع کشور را در معاملات خود کاملاً رعایت نکند ولی بازرگانی که عضو يك کارتل صنعتی باشد که در آن شرکتهای ملل متخاصم نیز عضویت داشته باشند چه بسا ممکن است از لحاظ رعایت عضویت کارتل تا حد خیانت بوطنش نیز جلو برود . یا فرضاً کارگری معمولی که ناراضی باشد ممکن است در دسری برای کارفرمایش فراهم کند ولی آن کارگر ناراضی که عضو يك حزب انقلابی باشد که از خارجه کمک خرج دریافت میدارد ممکن است عالماً عامداً خرابکاری کند . احساسات مذهبی ممکن است مانند سدی جلوی احساسات ملی را بگیرد چنانکه این حال در ژاپن و اسرائیل و کشورهای يك مذهبی دیده میشود . این احساسات ممکن است دستهای از ملل را پایکدیگر پیوند دهد چنانکه طریقه کاتولیک در امریکای لاتین و آئین اسلام در کشورهای عربی این کار را کرده است و همچنین این احساسات قادر است ملتی را از داخل منقسم سازد چنانکه در هلند و تا اندازه‌ای در ایالات متحده امریکا این کار را کرده است . خصومت‌ها و عنادهای نژادی حتی پیش از اینها بوحدهت ملی آسیب میرساند .

با وجود اینها وفاداری بحفظ منافع و مصالح ملی در آزمایشهای سخت پیروز

گشته است .

چنانکه در هنگام جنگ مادران تنها در خانه ماندند و پسران به نیروی دریائی پیوستند . قراردادهای با آرتش تجدید نظر شد و سهم منافع کارخانجات در آن کسر گردید و دارائی مربوط بدشمن اعم از کارتل و غیر کارتل ضبط و محاصره گشت و خرابکاران تیرباران شدند .

سوسیالیست‌های آلمانی سوسیالیست‌های فرانسوی را بگلوله بستند کاتولیکهای امریکائی بمب بر سر کاتولیکهای ایتالیائی ریختند . بومیان سیاه پوست و مظلوم افریقائی جنوبی افواج داوطلب تشکیل دادند و با آرتش سفید پوستان ظالم پیوستند. هر گاه بخواهیم بدانیم چرا ملل جهان نسبت بیکدیگر اینگونه که مشهود است احساس و رفتار دارند باید تشکیل ملت های جهان و احساسات ملی را تشریح و تحلیل کنیم و اگر بناست واحدی از گروههای بزرگ را که وحدت عمل داشته باشد و مثلا افراد آن در سیاست جهانی بالانفاق کار کنند در نظر بگیریم واضح است که اختیار کردن گروه ملت از اختیار هر گروه دیگری مانند خانواده یا کانون همسایگان یا اتحادیه شرکتهای یا اتحادیه کارگران یا



طبقات اجتماعی یا جامعه مذهبی یا جمعیت نژادی و اجتماع قاره‌ای و حتی جامعه بشری برای چنین مطالعه‌ای مناسب‌تر و بهتر خواهد بود .

#### چه عناصری ملت را تشکیل می‌دهند ؟

درباره ملت‌ها و اهمیتشان تا بحال بحثی کافی کرده‌ایم ولی درباره این نکته که ملت چیست مطلب زیادی نگفته‌ایم .  
آیا عاملی که این گروه خاص از مردم را بصورتی واحد درآورده چه می‌باشد ؟  
و مشخصات و احساسات عمومی افراد يك ملت چیست ؟

#### بستگیهای سیاسی

ملت نخستین و مقدم‌ترین واحد سیاسی می‌باشد و عبارت جامع‌تر ملت عبارت از بزرگترین واحد سیاسی است که مقام سیاسی عالیتراز خود را نمی‌شناسد . افراد يك ملت معمولاً تابع يك حکومت و ساکن يك منطقه می‌باشند . علاوه بر این‌ها افراد يك ملت ممکن است دارای اقتصاد مشترك ، زبان مشترك ، فرهنگ مشترك ، مذهب مشترك و اصول عقاید سیاسی مشترك و تاریخ مشترك هم باشند و ماهر يك از این امکانات را در محل خود مورد بحث تفصیلی قرار خواهیم داد ولی بایستی توجه دهیم که کلیه این وجوه مشترك که ذکر شد هر چند معمولاً وجود دارند ولی عمومیت ندارند .

چنانکه مستثنیات زیادی در موارد متعدد دیده میشود یعنی مللی وجود دارند که افراد آن بیک زبان حرف نمی‌زنند یا دارای فرهنگ مشترك نیستند و همچنین مشترکات دیگری را که فوقاً مذکور گشت ندارند .

تنها مسئله‌ای که کلیه افراد يك ملت در آن شرکت دارند و استثنائی هم نمیتواند داشته باشد این است که کلیه آنان تابع تصمیمات سیاسی يك حکومت می‌باشند .

بنابراین روش و اعمال سیاسی است که دامنه بسط و عده افراد هر ملت را مشخص و معلوم می‌سازد .

علاوه بر این دستگاههای سیاسی ملل در جدا نگاهداشتن ملل از یکدیگر و تشخیص و تمیز آنها از هم از طریق تقویت وحدت ملی در داخل و جلوگیری از مداخلات یا حملات از خارج سهمی بسزای دارند .



برای آنکه ملت از بقیه عالم جدا بماند دستگاههای سیاسی از مرزهای مملکتی یعنی از خطوط فرضی که وطن ملی و سکنه آنرا از کشورهای دیگر جدا و مشخص میسازد مواظبت میکنند. دستگاههای اداری رفت و آمد افراد و حمل و نقل اشیاء را در روی خطوط مرزی تحت نظارت قرار میدهند و درخواست خارجیان را که بخواهند وارد سرزمین ملی شوند و یا در عداد افراد ملت در آیند بررسی میکنند. برای اینکه کسی تبعه امریکا یا چین یا آلمان یا برزیل یا هر دولت دیگر بشود باید يك رشته اقدامات سیاسی انجام دهد و با ادارات مختلف سیاسی تماس حاصل نماید. کلیه حکومت های ملی حق قبول یا رد تقاضای تابعیت هر خارجی را مخصوص و منحصر بخویش ساخته اند.

همچنین دستگاههای ملی از اقدامات تجزیه طلبانه افراد یا نواحی که تحت نظارت دارند جلوگیری میکنند. تنها کشوری که اسماً بواحدهای اجتماعی و ارضی جزء خود حق تجزیه و انفصال را داده است دولت اتحاد جماهیر شوروی میباشد ولی هر محقق سیاست شوروی میداند که این حق بکلی واهی است.

در آمریکا حق تجزیه و انفصال ایالات متحده بوسیله جنگ از آنان سلب گشته و غالب حکومت های ملل دیگر نیز در این باره بهمین نحو رفتار میکنند یعنی هرگونه اقدامی را از طرف افراد یا نواحی برای جدا شدن از مملکت با نیروی نظامی جلوگیری میکنند. حتی برای افرادی که بخواهند از کشور خویش پا بیرون نهند بدون اینکه قصد تجزیه قطعه ای از خاک آنرا داشته باشند آزادترین کشورها دادن گذرنامه را که بدون آن بخارج نمیتوان رفت در اختیار خود قرار داده اند در همان حال که پاره ای کشورها بعد از از اتباع خود اجازه مهاجرت بکشور دیگر و قبول تابعیت آنرا میدهند کشورهای دیگری هستند وقتی گمان برند اتباع آنها میخواهند تغییر تابعیت بدهند از دادن گذرنامه بآنان سر باز میزنند. در این احوال است که افراد برای رهائی خویش از حکومت چنین کشوری دولت خود را برای دریافت گذرنامه گول میزنند یا از راههای غیرقانونی از مرزهای مسلح میگذرند یعنی خود را از دسترس مامورین حکومت خود خارج میسازند و بیافتن کشوری دیگر میپردازند تا با وجود مخالفت حکومت اولیه وی تابعیت آنرا بپذیرد یعنی در هر حال هر شخص باید زیر سلطه ملتی قرار بگیرد و احدی نمیتواند خود را از روش عمومی تابعیت دولت که در جهان امروز وجود دارد فارغ سازد.

حکومت های ملل برای آنکه چسبندگی افراد را بیکدیگر بیشتر سازند یا با مداخله سیاسی وحدت ملی را کاملاً بسازند اقدامات گوناگون بجای میآورند. مثلاً میراث طبیعی یا اداری را که برای رفت و آمد اشخاص یا حتی کالاهای در داخل کشوری وجود داشته





باشد برمیدارند . برای ارتباطات بین‌المللی تسهیلاتی فراهم میسازند و به هماهنگی ساختن افراد ملت و توسعه جهات مشترك آنان از قبیل زبان ، فرهنگ و اصول عقاید سیاسی آنان همت میگذارند .

و با ازمیان بردن آن قسمت از آداب و رسوم محلی که وحدت ملی را زیان دارد میکوشند و جنایت فردی را بعنوان ارتکاب زشت‌ترین جنایات سیاسی مجازات میکنند . دولت‌ها بتدوین و اجرای قوانینی میپردازند که بمردم اجازه میدهد بدون اینکه بحقوق یکدیگر تجاوز کنند باهم کار کنند . واضح است که میان ملل بزرگ و صنعتی عصر جدید ادامه زندگی افراد بدون اینکه دولت در هر رشته از روابط و احتیاجات عمومی قوانینی وضع و اجراء کند میسر نیست از قبیل قوانین مربوط با استفاده از شاهراهها و راههای آهن و خطوط هوایی و قوانین مربوط با ایستگاههای رادیو و تلویزیون و پست و تلگراف یا قوانین مربوط با سلامت تولیدات و امانت در توزیع کالاها و خدمات یا قوانین مربوط با اعتبار پول و معاملات بانکی و عمده فروشی یا قوانین راجع بامور کارگری و رعایت حال کارگران علیل و از کار افتاده کلیه این اعمال و اقدامات دولتی برای حسن و سهولت جریان کارهای اقتصادی و اخلاق و فرهنگ عمومی ضرورت دارند دیگر از آثار عملی قوانین مملکتی آنست که برخورد میان افراد را که هر یک وجودی صاحب استقلال و رای هستند باقل میزان میکاهد . هرگاه برخوردی هم میان افراد رخ دهد باز دولت است که حد و اندازه‌ای برای کشتی و کوشش طرفین معلوم میسازد و در مواردی که افراد نتوانستند متاجرات خود را حل و تصفیه کنند دولت بحل مشکل کمک میکند و حتی اگر لازم آمد رأساً به تصفیه اختلاف میپردازد .

در باب اقدامات دولت برای حل و فصل اختلافات میان مردم در وهله نخست سازمانهای خاصی از قبیل محاکم قضائی که مخصوصاً برای این امور بوجود آمدند متبادر بذهن میشود با اینوصف هرگاه موضوع اختلافات و برخوردها چنان با اهمیت باشد که جامعه را تهدید به تلاشی کند در دستگاههای سیاسی رسیدگی و حل و فصل خواهند شد .

بغیر از قضات محاکم قانونی رهبران سیاسی در جلسات خود ، قانونگزاران در مجالس مقننه ، مقامات دولتی در دستگاه مجریه هر یک بنحوی بحل و فصل اختلافات میپردازند زیرا التیام اختلافات از عناصر ذاتی سیاست است .

هرگاه جریان امور بصورت مطلوب باشد اختلافات میان مردم بدون دخالت نیروی دولتی حل و فصل میگردد ولی بصورت دولت انحصار نیرو و قدرت را بصورت



تشکیلات نظامی و پلیسی همواره بدست دارد . حتی‌دسته‌های راهزنان‌که دارای تشکیلاتی هستند و داعیه مبارزه با دولت را دارند به تعرض و گریز می‌پردازند یعنی با دولت مماشات می‌کنند چه رسد با افراد عادی که مطلقاً در این وادی نیستند .

افرادیک ملت بهدایت منافع خصوصی در بسیاری ازموافق با یکدیگر همکاری میکنند و هرگاه که تصادمی میان منافع آنان رخ داد حتی احترام بقانون و نظم آنانرا درحد خویش نگاهمیدارد اما وقتی منافع شخصی چیزی گشت و احترام بقانون رعایت نشد نیروی عظیمی که دراختیار دولت است قدم بمیان میگذارد و مانع آن میشود که مردم بدو اردوی منخاصم تقسیم گردند یعنی بجان هم بیفتند .

و بازاره دیگری درست است که بوسیله آن سازمانهای سیاسی همکاری میان مردم را تشویق میکنند ازقبیل تعبیه علائم وشعارهائیکه روح هموطنی را دردماغ افراد رایج سازد . عوامل و اسبابی‌راکه مایه همبستگی افراد ملت میشوند بعداً بتفصیل بیان خواهیم کرد دراینجا بذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که علائم و شعارهای عمده ملی ازقبیل پرچم ملی ، سرود ملی ، شاه ، بنیانگذاران ملی کلا نشانه‌ها و مظاهر سیاسی هستند که بدولت و متصدیان حکومت و اعمال آنان راجع میشوند و بدون این مظاهر ابراز همبستگیهای ملی واقعا دشوار خواهد بود .

دولت علاوه برآنکه برای تامین وحدت قومی ملت را از سایر ملل متمایز و جدا نگاهمیدارد وظیفه حساس حراست ملت از مداخلات و حملات خارجی را هم برعهده دارد و دولت است که حق انحصاری قرار و مدار با مقامات رسمی ملل دیگر را دارد و روابط عمومی میان اتباع خود با اتباع سایر دوتها را منظم میسازد و درموافق جنگ کلبه افراد و منافع خویش را آماده کارزار میسازد .

بعبارت مختصر ملت دردرجه اول واحدی است سیاسی زیرا عضویت درآن با اصلاحات سیاسی بیان میشود وظیفه اصلی تعیین مرزهای ارضی و نظارت عبور و مرور از مرزها و تعیین اینکه چه اشخاصی جزو اتباع میلکت میتوانند باشند و چه اشخاصی این حق را ندارند و همچنین جلوگیری از تجزیه ارضی و تقویت وحدت قومی بوسیله تسهیل تجارت و ارتباطات داخلی و وضع قوانین و مقررات برای حفظ انتظامات داخلی و حل و فصل اختلافات درسایه داشتن انحصار قدرت و تعبیه علائم وشعارهائیکه ملت را قائم بخویش میسازد و حمایت ملت در مقابل خارجیان کلا و تماماً بعهده سازمانهای سیاسی میباشد و دراهمیت همبستگیهای سیاسی برای اینکه گروهی ازافراد را تبدیل



بملتی واحد نماید جای هیچگونه تأمل و تردید نیست .

### بستگیهای ارضی

دولتها علاوه برحاکمیتی که نسبت بافراد جامعه خود دارند نسبت برسرزمینهایی که همان افراد در آن زندگانی میکنند نیز حکومت میکنند و این سرزمینها باستانی چند مورد محدود عبارتند ازقطعات ارضی متصل بیکدیگر یا مجمع الجزایری که جزایر آن نزدیک هم قراردارند . یکی از آن مستثنیات پاکستان میباشد زیرا این کشور بدو ناحیه مجزای ازهم منقسم گشته است کشورآلمان قبل از جنگ جهانی دوم نیزبوسیله دالان لهستان بدو قسمت تقسیم میگشت و ازوقتی آلاسکا وهاوایی بصورت دو ایالت ازایالات متحده امریکا درآمدند است ایالات متحده به قسمت مجزای ازهم تقسیم گردیده است . بدیهی است مستعمرات غالباً از کشور اصلی بدور افتادهاند . اما ملت بنا بر قاعته عمومی گروههای متعددی از مردم میباشد که دریک یا چند قطعه سرزمین مجاور بصورت دستجمعی تحت یک حکومت زندگانی میکنند .

گاهی ادعا میشود که افراد نسبت بخاص موطن خود دلبستگی خاص دارند و این تعلق خاطرجماعتی برسرزمین واحد ازجمله عواملی است که جماعتی را بصورت ملت واحد بیکدیگریبوند میدهد ولی این ادعا گاهی مبالغه آمیز بنظر میآید . دلبستگی طبیعی فرد نسبت بزادگاه یا بعبارت دقیقترنسبت برسرزمین یعنی خانه و کوچه و خیابانی است که فرد دوران کودکی خودرا در آن گذرانده اند یا ناحیه ایست که دور و بر او بوده و حتی شاید بیلافاقی که ایام تعطیل خویش را در آن گذرانده است و این دلبستگی خاطرمانگیزنسبت بجاهایی که فرد در آن تجارب شخصی مهمی را داشته است ، ممکن است بکلیه سرزمین ملی گسترش یابد ولی لازمه این گسترش وجود تبلیغات دامنهداری میباشد . والا اگر شخص را بحال خود بگذاریم اهالی جلگه پهناور امریکای غربی (ناحیه نیوانگلاند) در سرزمین کانادای غربی و حتی در جلگه حاصلخیز اوکراین بیش از ناحیه نیوانگلاند احساس علاقه وطنی خواهند کرد . همچنین کومشینان ایتالیا زندگانی در کوهستانهای یونان را که فقط ۵۰ کیلومتر بآنها فاصله دارد برای خود دلچسبتر مییابند .

امروز اتومبیل و سایر وسایل نقلیه تندرو موجب شده است که افراد باقسوتهای مختلف خاک وطن خود آشنا گردند و تالین اوخره حقیق و حرافه بزادگاه بیشتر از طریق قصهها و داستانها و کتابها و عکسها و تصاویر بروح افراد دیده میشود تا از راه نقلیهات



شخصی . یعنی اگر تعلق خاطر بدمه یا رودخانه خاصی موجب همبستگی افراد آن ناحیه میگشت دلیلش بیشتر همان ادبیات ملی و تبلیغات وطنی بود تا مجاورت جغرافیائی همچنین بعضی اظهار نظر کرده‌اند که میزان وسعت سرزمین ملی یکی از عوامل مهم درجه همبستگی افراد ساکن آن سرزمین با یکدیگر میباشد باین معنی که در سرزمین های کوچک و میان افراد ملل کوچک مردم بیشتر اتحاد و اتفاق دارند تا افراد مللی که در ناحیه پروسعت و پهناوری مسکن گزیده‌اند . در صحت این نظریه نیز شك و تردید وجود دارد .

صحیح است که در نواحی کوچک افراد با ناحیه خود آشنائی بسیار حاصل میکنند و در نتیجه دل بستگی بیشتر بآن می‌یابند ولی هر گاه در نواحی پهناور هم وسایل رفت و آمد و ارتباط فراوان باشد و موانع اجتماعی و اقتصادی برای آمیزش کامل مردم در میان نباشد افراد همان درجه دل بستگی را بناحیه وطنی خویش خواهند داشت . چنانکه ایالات متحده امریکا کشور پهناوری است و اگر ادعا کنیم که ساکنان آن از نواحی و قطعات مختلف کشور خود بیش از اهالی کشور کوچک یوگوسلاوی نسبت بنواحی مختلف آن مملکت اطلاعات دارند سخنی درست گفته‌ایم زیرا در یوگوسلاوی وسایل ارتباط کم و مسافرت مردم بنواحی مختلف کشور نادر است و اهالی ولایات آن دارای احساسات قوی بومی هستند .

با توضیحاتی که داده شد روشن گشت که هر چند سرزمین ملی برای تشکیل یک ملت امری لازم و ضروری است یعنی بدون آن ملت وجودتتواند یافت ولی سرزمین ملی بخودی خود عاملی مهم برای پیوند دادن افراد ملت بشمار نمی‌رود برعکس علاقه شدید بنواحی بومی گاهی موجب اشتقاق در ملیت میشود آنچه مایه پیوند افراد یک ملت در یک سرزمین میشود آنست که ملت واحدی است سیاسی و مسافرت افراد در داخله آسان است و رفت و آمد بخارج مشکل و بالنتیجه مردم هر قدر بنواحی سرزمین ملی آشنائی بیشتر حاصل کنند بآن علاقمندتر میشوند و بعلاوه ادبیات ملی و تبلیغات وطنی موجب آن میشود که مردم نسبت بسرزمین ملی خویش علاقه شدید بیابند ولو اینکه قسمتهائی از آنرا هر گز ندیده باشند .

### همبستگیهای اقتصادی

ملت بمعنای امروزی آن تا حدودی واحدی اقتصادی نیز میباشد . روزگاری که هر محل تمام احتیاجات خود را فراهم میساخت در میان ملل صنعتی سپری گشته است



و حتی در میان ملل غیرصنعتی نیز سرعت روبه‌زوال می‌باشد . حتی کشاورزان که میتوان گفت قادر هستند کلیه احتیاجات خویش را تولید کنند امروز ترجیح میدهند که در تولید مواد فلاحتی معینی متخصص شوند و محصولات خویش را برای فروش بنهرها بفرستند و از پول فروش آنها بسیاری مصنوعات و حتی مواد خوراکی را که در مزارع خود تولید نمی‌کنند ولی بدانها نیازمندند خریداری کنند . افراد ملت را يك شبکه معاملات بازرگانی با یکدیگر می‌پیوندند بطوریکه هر يك از افراد بکنیری از هموطنان خود که در جامعه بخش هستند بستگی اقتصادی دارد و از این بالاتر پاره‌ای احتیاجات اقتصادی ، افراد ملتی را با افراد ملتی دیگر وابسته می‌سازد .

رشد و بسط همبستگیهای اقتصادی در میان ملل جهان در کتابهای مربوطه و روابط بین‌المللی بتأکید بیان گشته است و این مسئله یکی از پدیده های مهم جامعه معاصر است که در آینده متشاء آثار بسیار واقع خواهد گشت ولی همبستگیهای اقتصادی بین‌المللی نمیتواند ما را از همبستگی اقتصادی قویتری که در داخل ملت وجود دارد غافل سازد .

برای روشن شدن مطلب مثالی می‌زنیم هرگاه ایالات متحده امریکا دفعتاً تجارت خارجی خود را موقوف کند صنایع حیاتی آن بعزت نبودن مواد خام ، تا موقعی که بتواند مواد خام پست‌تری را در داخله تهیه و جانشین آنها سازد فلج میشود و بالتبع منافع بسیاری از صنایع تقلیل پیدا میکند . کارگران بیکار میشوند و مصرف‌کنندگان میبایست از خرید و مصرف کالاهای خارجی که بدون توجه به آنها استفاده می‌کنند چشم ببوشند . و سرانجام بحران اقتصادی پدید می‌آید . و باین ترتیب لازم می‌آید سازمان اقتصادی بکلی نوینی بوجود آورد ولی اگر شهر نیویورک تجارت خود را دفعتاً با نواحی مجاور خویش موقوف سازد يك هفته نخواهد گذشت که بمحور بیابانی متروک درخواهد آمد و اگر يك ناحیه امریکا تجارت خود را با نواحی دیگر قطع کند بلافاصله وضع اقتصادی روستائی در آنجا پدیدار خواهد گشت . در حال حاضر همبستگی اقتصادی ملی در داخل امریکا چنانست که هرگاه فرض کنیم این همبستگی اقتصادی ملی از ایالات متحده رخت بریندند تمویر صحیح و کامل وضع زندگانی امریکائیان در ذهن مجال است . از جمله نیروهائی که این وحدت اقتصاد ملی را به پیش میراند لوازم و فنون امروزیست . زیرا در سایه فنون جدید است که کالاهای محل حاجت ملت بی‌پوسته جور و یکنواخت تهیه میشود . برای اینکه تولید کالاهای پاماشین‌های جدید وقتی صرف میکند که بمقادیر هنگفت تهیه گردد و تولید فراوان کالاهای مستلزم داشتن بازار فروشی وسیع میباشد که بازارهای داخلی برای مصرف آن کالاهای البته



اولویت خواهد داشت .

نامین بازار فروش بزرگ که بتواند مفادیر هنگفت کالاهای تولیدی را در خود جذب کند مستلزم ترغیب و تشویق دائم مردم بخریداری از آن کالا است و بهمین جهت است که کلیه کارخانه‌های بزرگ امریکا دست بکار نشرو توزیع اقسام آگهیها و انواع تبلیغات برای فروش کالاهای خود شده‌اند و در گوش عموم مردم دائماً میخوانند که خرید کن . بر اثر آگهیها و تبلیغات داخلی و برچسب‌های ملی مردم اشیاء و کالاهای يك جور را مصرف میکنند و اختلافات سلیقه و ذائقه در مصرف کالاهای بتدریج از میان می‌رود و عادت بمعرف پیوسته يك نواخت میشود و بالنتیجه وحدت افراد ملت کاملتر میگردد . این سیر تکاملی وحدت ملی در اقتصادها ئیکه با نقشه دولتی طرح و اداره میشود مانند اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی نیز صورت می‌بندد . در اقتصادهای تابع نقشه دولتی چنانکه میدانیم آگهی و تبلیغ کالا دیگر لزومی ندارد زیرا مردم خیلی بیش از آنچه کالا تولید میشود خواهان آن هستند ولی جور بودن و طبقه‌بندی محصولات و مصنوعات حتی از امریکاهم محسوس‌تر است در پنجاه سال پیش آگزیك نضر امریکائی را چشم بسته در نقطه‌ای از امریکا می‌گذاشتند و چشم او را باز میکردند فوراً با مشاهده لباس مردم و وضع خانه‌ها و مغازه‌ها میتوانست حدس بزند که در کدام قسمت کشور قرار دارد ولی امروز همان شخص نخواهد توانست تشخیص بدهد که در ایالت شرقی است یا غربی و یا اگر خانم خانه‌داری را چشم بسته در آشپزخانه‌ای قرار دهند پس از باز کردن چشمها نخواهد توانست بگوید که در يك ده قرار دارد یا در مرکز یکی از شهرهای بزرگ . تولید فراوان و غوغای آگهیها در یکسان ساختن سلیقه‌ها تأثیری شگرف بخشیده است و این دو عامل فرهنگ تجارتمی نویی بوجود آورده‌اند که سرتاسر کشور امریکا را فراگرفته است .

هرگاه عوامل سیاسی بگذارند نیروی محرکه فنون جدید و تولیدات هنگفت بزودی يك اقتصاد جهانی بوجود می‌آورد چنانکه هم‌اکنون تا حدودی این امر صورت پذیرفته است . در هر حال دولتها نمیتوانند زندگانی اقتصادی اتباع را نادیده بگیرند چنانکه حتی هواخواه‌ترین دولتها از آزادی تجارت از جریان کامل آزادی تجارت با خارجه جلوگیری میکنند . اغلب دول میکوشند بازارهای داخلی را مخصوص تولیدات داخلی نگاهدارند و بنابراین در سراسر مرزهای خود برای ورود کالاهای خارجی موافقی تعیین می‌کند . دولت ایالات متحده این روش را بوسیله برقرار کردن تعرفه حمایتی گمرکی اتخاذ کرده است این روش موجب گرانی کالاهای خارجی است و بریان



مصرف کنندگان میباشد ولی در مقابل تولیدکنندگان امریکائی را در مقابل رقابت کالاهای خارجی حمایت میکند . دولت شوروی که انحصار تجارت خارجی را در دست دارد تنها کالاهائی را که مناسب برنامه و تجارت خارجی خود بداند خرید و فروش میکند و از این راه محصولات و مصنوعات داخلی را حمایت میکند .

برای اینکه بتوان از لحاظ سیاسی تجارت خارجی را در عین حفظ منافع اقتصاد ملی تحت نظامی درآورد روشهای گوناگونی تعبیه شده است که پاره ای از آنها چنان پیچیده و غامض هستند که حتی فهم آن دشوار است . در این باره کافی است بگوئیم که امروز دولتی را سراغ نداریم که همانطور که حمل و نقل کالاها در داخل کشور آزاد میباشد اجازه دهد کالاهای خارجی آزادانه بکشور وارد و آزادانه از آن صادر گردد .

دولتهائی که اقتصاد کشور را طبق برنامه دولتی میگردانند بر آن هستند که وحدت اقتصادی را در میان افراد ملت خویش افزون سازند . زیرا در این گونه اقتصادها واحدی که برای طرح ریزی برنامه اقتصادی اختیار میشود ملت است و بالنتیجه تولید و توزیع کالاها نیز بر پایه واحد ملی گذاشته میشود . اما در اقتصادهای مختلط از برنامه های دولتی و برنامه های خصوصی مانند اقتصاد ایالات متحده امریکا سازمانهای اقتصادی غیردولتی همگام دولت عمل میکنند ولی سیاست مالیاتی دولت با مقررات و روش اعتبارات بانکی یا سایر مقررات مالی که تماماً با در نظر گرفتن مجموعه ملت طرح ریزی شده اند نه تنها در سازمانهای اقتصادی غیردولتی بلکه در موسسات بازرگانی محلی نیز موثر می افتند .

حاصل مطلب آنکه فنون نوظهور صنعتی و روش تولید بمقادیر هنگفت و وافر، مایه بسط فعالیت های اقتصادی گشته که همواره برونسخت دامنه واحدهای اقتصادی میافزاید و دولتها پیوسته این بسط و توسعه اقتصادی را در داخل کشورهای خود تشویق میکنند ولی روابط بالکل آزاد با خارج را محدود میسازند . بدیهی است بسط و توسعه اقتصاد بین المللی که موجب همستگی بیشتر ملل بیکدیگر میشود بزرگترین تهدیدی است نسبت بسازمان ملت های مستقل ولی تا موقعی که تشکیلات ملل مستقل نبرومنداست همواره ملتها همچنانکه واحدهای سیاسی هستند واحد اقتصادی نیز خواهند ماند .

### زبان ملی

افراد اجتماعی که ملت را تشکیل میدهند معمولاً بزبانی واحد حرف میزنند و همین زبان واحد است که آنها را از دیگر ملتها متمایز میسازد . عادی ترین و ساده ترین



و سببه ساختن مدیت با تفریدی است که بدان سخن میگویند . بطوریکه زبان هر قوم معمولاً نام همان قوم را دارد . چنانکه فرانسویان زبان فرانسه حرف میزنند و ژاپنیها زبان ژاپونی و قس عمیها .

وجود زبان ملی دو اثر عمده داشته است . یکی آنکه خلطه و آمیزش را میان افراد سهل و سریع ساخته است و این خود از ضروریات رابطه و آمیزش افراد با یکدیگر و ایجاد تفاهم و هماهنگی میان آنانست . دیگر آنکه زبان ملی خود حائلی میان ملت‌هاست زیرا اختلاف زبان است که نمیگذارد افراد ملل مختلف با آسانی و بنحو رضایت بخشی با یکدیگر ارتباط و آمیزش پیدا کنند . سیاحانی که به کشورهای خارج از حوزه زبان ملی خود رفته‌اند بخوبی حقیقت این بیان را درمی‌یابند . سیاحانی که زبان محلی را نمیدانند روزی که برای تماشای دیدنیهای شهر و اطراف آن رفته‌اند و در این گشت و گذار برای سفارش دادن يك غذای ساده یا رفتن به حمام دوچار مشکلاتی گشته‌اند ، هنگامی که به مهمانخانه خود باز میگردند همینکه در میان کارکنان مهمانخانه همزبان خود را می‌یابند به حرف می‌آیند و آسایشی احساس میکنند . وقتی انسان با کسی روبرو میشود که زبانش را نمیفهمد در اندک مدت با وی بخشم می‌آید و دوست و آشنا شدن با کسی که نتوان مدتی با او حرف زد بسیار صعب است . البته کسانی که علاوه بر زبان ملی یکی دوزبان دیگر بدانند کمتر دوچار این مشکلات میشوند چنانکه حال تحصیل کرده‌های اروپا برای منوال است ولی انسان در کشور خودش کمتر میتواند زبان ملی دیگری را بخوبی فراگیرد . در پاره‌ای موارد اختلاف زبان با مرزهای ملی منطبق نیست و گاهی هم دیده میشود که ملت‌های متعدد يك زبان تکلم می‌کنند چنانکه ملل انگلیس - آمریکا - استرالیا - نیوزلاند - اکثر اهالی کانادا و جماعتی از اهالی افریقای جنوبی زبان انگلیسی حرف میزنند و یا ملل بلژیک و فرانسه زبان فرانسه تکلم میکنند و یا زبان آلمانی که زبان ملت آلمان و اطریش هر دو میباشد . و بازبان اسپانیایی که زبان اکثر ملل امریکای لاتین میباشد در چنین موارد زبان ملی در عین آنکه نیروی پیوستگی افراد در داخل ملت است مانع روابط ساده و سریع افراد این ملت با ملت‌های دیگری که بهمان زبان حرف میزنند نمیگردد . در هر حال زبان فقط لغات و قواعد دستوری آن نیست بلکه لهجه و آهنگ کلام نیز در آن مدخلیت دارد . چنانکه زبان انگلیسی آمریکا با زبان انگلیسی انگلستان و زبان فرانسه کانادایی با زبان فرانسه که در فرانسه حرف میزنند تفاوت‌هایی دارند بطوریکه با آسانی تشخیص داده میشوند . گاهی در میان ملتی بدو یا سه زبان حرف میزنند . چنانکه کنسور سوئیس یا داشتن سه زبان رسمی نمونه قدیم این مورد است و در



کانادا و افریقای جنوبی دو زبان رایج است . درکشور اتحاد جماهیر شوروی چندین زبان مختلف حرف میزنند و در هندوستان و چین در زبان رسمی که با آن میوسند و حرف میزنند باندازهای لهجه‌های مختلف وجود دارد که برای خودشان هم تفهیم و تفهم با آنها دشوار است . مشکل است دقیقاً تعیین کرد که وحدت ملی ملت‌هائیکه بزبان‌های مختلف حرف میزنند تاچه میزانی صدمه می‌بینند . جدائی میان اهالی انگلیسی زبان و افریقائی زبان کشور افریقای جنوبی بسیار جدی است و درکانادا هم میان انگلیسی‌زبان و فرانسه‌زبانان شکرآبی‌هست ولی دراین موارد اختلاف زبان درواقع علت اختلافات نیست بلکه علامت و مظهر آنست . برعکس این احوال ملت سوئیس با وجود سه زبان رایج که دارد ازوحدت کامل برخورداراست . البته نبودن يك زبان عمومی درکشوری مانند هندوستان و یا میان ملل نوخاسته افریقائی مشکلاتی فراهم میسازد ولی میتوان پیش بینی کرد که دراین گونه کشورهایی اززبانهای رایج را تعمیم دهند و ازاین رهگیر وحدت ملی را استوارتر سازند . بعضی ملل ازاین حذم پارا فراتر گذاشته زبانهای مرده و فراموش شده را زنده کرده‌اند تا زبانی واحد و عمومی و متمایز از ملل دیگر داشته باشند مانند یهودیها که باکوشی فراوان درکشور اسرائیل بفرآگرفتن زبان عبری پرداخته‌اند و ایرلندیها که زبان انگلیسی درواقع زبان مادری آنان بشمار میرود بفرآگرفتن زبان گائلیک<sup>۱</sup> که زبان بومی آنانست مشغول هستند گاهی هم سیاستمداران بایجاد زبان ملی همت می‌گمارند و دولت به بسط و توسعه آن میکوشد تا پس از رایج گشتن آن میان مردم موجب تقویت وحدت ملی گردد .

#### فرهنگ ملی

بااینوصف زبان فقط یکی از عناصر فرهنگ میباشد که افراد يك جامعه غالباً درآن مشترك میباشد و فرهنگ شامل کلیه افکار و عقاید و رسوم و احساساتی است که مردم از یکدیگر آموخته‌اند . فرهنگ است که معلوم میسازد شخص با چه زبانی حرف میزند . چگونه لباس میپوشد ازچه غذایی خوشش میآید و ازچه خوراکی بیزار است و نسبت بهزاران کیفیات گوناگون که مواجه میشود چه حالتی بخود میگیرد و بالاخره مجموعه آنچه که زندگانی روزانه يك فردرا تشکیل میدهد فرهنگ آن شخص مینامند . شکی نیست مردمی که دارای فرهنگ واحد هستند خودرا بیشترین یکدیگر وابسته



می‌بینند تا کسانی که فرهنگ متفاوت دارند بدبھی است میان طبقات يك جامعه و میان ساکنان نواحی مختلف کشور تفاوت‌های جزئی فرهنگی وجود دارد اما از آنجاکه افراد هر جامعه در نقاط مختلف کشور خویش بمسافرت می‌روند و آزادانه با هموطنان خویش آمیزش می‌کنند و هم افراد يك جامعه بنحو یکسان تحت تأثیرات مظاهر ملی ، آموزشگاهها ، ادبیات ، اعلانات و فیلم‌های سینماها قرار می‌گیرند رفته رفته از نظر فرهنگ بیش از پیش یکنواخت میشوند . حتی در مواردی که افراد يك ملت از نظر فرهنگ کاملاً هم رنگ نشده‌اند بر اثر آشنائی کافی باهم بخوبی درمی‌یابند که از یکدیگر چه توقعات و انتظاراتی میتوانند داشته باشند . سروکار داشتن با اشخاصی که طبق انتظار و توقع انسان رفتار کنند و دارای رفتاری یکسان با شخص و عقاید و افکاری مشابه خود انسان باشند و مسائل زندگی را مانند خود انسان به بینند و حتی هر دو از يك نوع شوخیها لذت ببرند و بخنده در آیند آسایشی حقیقی است . در چنین احوال است که انسان خود را با «افراد جامعه خویش» در حال یگانگی احساس میکند .

داشتن فرهنگ مشترك مایه تمایز گروهی از گروه دیگر یا قومی از قوم دیگر می‌گردد شخصی که عادت کرده است مردمی را در اطراف خویش به بیند که همان راه و رفتار و وضع او را دارند وقتی کسی را که دارای رفتار و وضع دیگری است به بیند بیکه می‌خورد و دوچار شگفتی میشود .

چنانکه در آغاز مسافرت اروپائیان با فریقا از اینکه اهالی افریقا را برهنه میدیدند سخت بیکه می‌خوردند در حالیکه افریقائیها هم حیران بودند از اینکه میدیدند در چنان هوای گرم و سوزانی عده‌ای سفید پوست لباس پوشیده‌اند یا بنظر آنان دست و پا و بدنشان را در درون کیسه‌های کوچکی جای داده‌اند . یا اینکه امریکائیها از وضع بهداشت اهالی هندوستان شکایت دارند اما نمیدانند هندیهای متشخص از اینکه می‌بینند امریکائیها بینی‌شان را با يك دستمال سفید پاک میکنند و دوباره آنرا در جیب خود می‌گذارند چه اندازه ناراحت میشوند . یا امریکائیها از دیدن انضباط شدید در میان افراد خانواده‌های آلمانی هراسان میشوند . و در همان حال آلمانیها و اغلب ملل اروپا فکر میکنند که رفتار و کردار کودکان امریکائی که سر خود گذاشته شده‌اند پسندیده نیست .

گاهی اوقات اختلافات فرهنگی موجب اختلاف در رفتار و عادات اصلی اشخاص میشود مثلاً فرهنگ و تربیت امریکائیها طور است که افراد را از کودکی با روحیه رقابت بار مبادورند و باین جهت است که تجربه نشان داده که امریکائیها هنگامی کاری را خوب انجام میدهند که بای رقابت و مسابقه در میان باشد و همین تربیت است



که امریکائیهارا در میدان مسابقات ورزش‌های حقیق - ساخته است و بالعکس تربیت ژاپویی افراد را از رقابت برحذر میدارد . بنابراین ژاپونیهها وقتی خوب کار میکنند که تنها باشند و باصطلاح رقابتی میان کار فعلی و کار گذشته خود بوجود می‌آورند و ممکن است اگر رقیبی در کار پیدا کنند خود را بیازند و در هر حال ژاپونیهها از باخت برقیب مدتها ناراحت و غمی میمانند و باین ترتیب اگر مواردی برای رقابت میان افراد امریکائی و افراد ژاپونی بوجود آید وضع مشکل خواهد شد . مثلاً اگر ژاپونیهها در توپ بازی با امریکائیهها بیازند گریه میکنند و البته در این حال امریکائیهها بنده حقارت در آنها مینگرند و ژاپونیهها هم از اینکه امریکائیهها اسباب باخت آنها شده‌اند از آنان نفرت و انزجار حامل میکنند یا مثلاً اگر موردی پیش آید که باید اعتراف داشته‌اید کرد امریکائیهها طوری بار آمده‌اند که باسانی داشته‌اند خود اذعان میکنند اما ژاپونیهها میگویند که قبول اشتباه زیننده انسان نیست و باصطلاح اسباب آبروریزی است این مسائل از جمله عادات و رفتارهای اصلی است و واضح است که رفتار هر یک از دو طرف در نظر دیگری ناپسند مینماید .

پاره‌ای از اختلافات فرهنگی بسیار جزئی هستند که اغلب همین اختلافات بسیار کوچک خیلی «ملی» شناخته شده‌اند مثلاً اختلافات در خوراکیهای اصلی ملل که بعضی بیشتر گوشت و بعضی بیشتر برنج و بعضی بیشتر ذرت می‌خورند یا اختلافات اصلی ملل در لباس که بعضی لباس بلند و بعضی لباس کوتاه و بعضی لباس پارچه‌ای و بعضی لباس چرمی یا کفش چوبی یا کفش چرمی میپوشند از این قبیل اختلافات جزئی هستند ولی هر ماتی بغضای اصلی یا جنس و شکل لباس اصلی خود سخت پای بند است و از همین قبیل است طرز ابراز احساسات ملل که بعضی سخت کف میزنند و بعضی بندت فریاد میکشند و حتی طرز دوخت لباسها طوریست که اشخاص آشنا بطرز دوخت لباس ملل مختلف از روی دوخت لباسها بخوبی میتوانند ملیت افراد را تشخیص دهند و همینکه وارد تالار پر جمعیتی شدند میتوانند تمیز بدهند که از حضارتا لار کدامها آلمانی یا ایتالیائی یا امریکائی یا انگلیسی هستند . زیرا کت افراد این ملل بهمان ترتیب که نام بردیم بلندتر از دیگری است و حتی از روی جنس پارچه و رنگ آنها نیز میتوان افراد هر ملت را در میان جمع شناخت . برای شناسائی افراد ملل تنها لباس و طرز دوخت آن مأخذ نیست بلکه طرز راه رفتن . صحبت کردن . ایستادن . حرکات دست و صورت همه علائمی هستند که با کمک آنها و با کمی اطلاع از فرهنگ ملل مختلف هر بیننده را قادر میسازد ملیت هر یک از افراد را کاملاً تشخیص دهد . اختلافات لباس و خوراک و تفریحات میان ملل ممکن است کم اهمیت بنظر آیند ولی در واقع اینطور نیست چنانکه



هرگاه فرضاً کسی امریکا را فتح کند و دستور دهد که مردم لباس بلند بپوشند یا خوراکنان منحصراً سبزیجات باشد یا از تماشای تلویزیون و شرکت در مسابقه‌های ورزشی آنرا ممنوع سازد اهالی امریکا همان اندازه از این فاتح فرضی اترجار و نفرت حاصل خواهند کرد که تغییرات اساسی در روشهای سیاسی و اقتصادی امریکا داده باشد و سایر عادات مردم را بحال خود گذاشته باشد.

داشتن فرهنگ مشترک یکی از محکم‌ترین رشته‌هایی است که افراد یک ملت را بهم پیوند میدهد چنانکه هر کسی که در محیط فرهنگی خاصی پرورش یافته باشد و بعداً بخواهد در محیط فرهنگی دیگری زندگی کند با مسکن عظیم ناچوری با محیط روبرو میشود و هر قدر هم زبان محیط جدید را خوب فرا گرفته باشد باز هم گاهی از بیان کهنه احساسات و افکار خویش بدان کیفیت که بومیان ابراز میکنند ناتوان می‌ماند و برای اظهار پارهای افکار و عقاید خویش نا اندازه‌ای باید زحمت فکری بخود بدهد.

#### بستگیهای مذهبی

بایستی متذکر گشت که فرهنگ ملی تنها شامل عادات و رفتار نیست بلکه طرز تفکر و روش عقیدتی را نیز در بر میگیرد. بطور کلی وحدت عقاید مذهبی همواره پایه تحکیم وحدت ملی بوده‌اند خصوصاً هنگامی که ملتی با ملت دیگری که دارای مذهب دیگری است بجنگ درآمده باشد. در اغلب دولتهای عصر حاضر از لحاظ وحدت ملی مذهب را عاملی درجه دوم می‌شناسند ولی قدرت مذهب را در ایجاد نیروی وحدت نبایستی کم اهمیت شمرد.

از مثالهای بارزی که مذهب نیروی وحدت را ایجاد کرد تشکیل دولت اسرائیل است زیرا یهودیها بواسطه اختلافات عقاید سیاسی در طول دو هزار سال در اکناف جهان پراکنده بودند تا اینکه مذهب موجبات همبستگی و تشکیل دولت و ملت واحد را برای آنان فراهم ساخت و وحدت ملی یهودیها در تمام دوره پراکندگی از طریق مذهب و مؤسسات مذهبی حفظ گردید. البته این مثال بارز امری بود در موارد دیگر هم می‌بینیم که عامل مذهب وحدت ملی را حفظ کرده است چنانکه عامل مذهب، اهالی مراکش و اهالی الجزایر را با اینکه قانوناً تبعه اسپانیا یا فرانسه محسوب میشدند پیوسته از اسپانیا و فرانسه جدا نگاه میداشت.

مذهب چون مربوط عقاید افراد است پای بند مرزهای ملی نبیاشد و اغلب

دامندگروه مذهبی از حوزه ملت وسیعتر است و گاهی هم مذهب قسمتی از گروههای ملی مختلف را شامل میگذرد . در مورد اول مذهب ممکن است موجب اقدامات بینالمللی گروههای ملی مختلفی گردد که دارای مذهبی واحد هستند مانند وقتی که کلیه دول آمریکای جنوبی بتقاضای عضویت اسپانیا و ایتالیا کاتولیک در سازمان ملل متحد رای موافق دادند یا هنگامی که عدهای از ملل اسلامی جامعه عرب را تشکیل دادند . مذهبی که از مرزهای ملی گذشتهاند ممکن است موجبات تفاهت شدیدی را در داخل کشور فراهم سازند چنانکه اختلاف مذهب باعث تجزیه هندوستان بهند و پاکستان گردید و ملیونها افرادی که در محیط مذهبی مخالف زندگانی میکردند صدعانی دیدند .

در حال اکثر ملل عصر حاضر قادرند بیش از یک مذهب در میان خود داشته باشند مثلاً اتحاد جماهیر شوروی که اکثریت مردمش مسیحیان ارتودکس یا لامذهب هستند و در عین حال اقلیتهای بزرگ مذهبی مانند مسلمانان و یهودیان نیز در میان آنان جای دارند . در ایالات متحده آمریکا سه مذهب اصلی جهان رواج دارد و مردم کشورهای چین و هندوستان نیز دارای مذاهب گوناگونی میباشد در این کشورها سعی میشود که اختلافات مذهبی در امور رسمی و اداری کنار گذاشته شوند زیرا در غیر اینصورت اسباب پراکندگی مردم میشود .

بطور کلی میتوان گفت عقاید مذهبی عمومی از منابع عمده وحدت ملی میباشد و در کشورهایی که مذهب واحد رایج است از احساسات مذهبی برای برانگیختن احساسات ملی نیز استفاده میشود ولی هرگاه در مملکتی پیروان مذاهب مختلف وجود داشته باشد بدرجهای که اختلافات مذهبی موجب گسیختن رشته وحدت ملی گردد برای پیش بردن مقاصد ملی سراغ احساسات مذهبی نباید رفت .

#### اصول عقاید سیاسی

سلسله معنقداتی که از قدیم بجای مانده و بصورت اصول عقاید سیاسی درآمده باشند برای پیش بردن مقاصد ملی دولتها از عقاید مذهبی مناسبترند . چنین اصول عقایدی هرگاه در افکار ، نیرومند باشند همان خاصیت عقاید مذهبی را پیدا میکنند . مثلاً کمونیسم یا نازیسم یا فاشیسم تنها شکل صوری حکومت نبوده و نیستند بلکه شامل روش اعتقاد یابی و اساطیر ملی و یک سلسله آداب و تشریفات انگیزنده و سرودها و ترتیبات اجتماعی نیز هستند . حتی امریکانیسم هم دارای عوامل معنقدات ملی مانند



رژه - پرچم - سوگند - یادآوری تاریخ و نام قهرمانان ملی در روز جشن استقلال (۴ ژوئیه) و همچنین هنگام نطقهای انتخاباتی میباشند . باین معنی که امریکائی بودن عبارت از آن نیست که شخص خود را عضو جامعه بداند بلکه مستلزم داشتن احساسات هیجان انگیز در مورد عشق بوطن و غرور ملی و فداکاری نسبت بآن نیز میباشد. در مدارس مختلف تعلیمات بسیاری راجع بشکل حکومت و فلسفه سیاسی آن بدانش آموزان داده میشود تا هم به حقوق و مسئولیت های اجتماعی خود واقف گردند و هم احساسات میهن پرستی آنان برانگیخته شود نگاهی باصول دروسی که در مدارس علوم سیاسی داده میشود و مخصوصاً تعلیمات اجتماعی که در دبستانها و دبیرستانها تدریس میگردد مقصود اصلی از این تعلیمات را بخوبی آشکار میسازد . در درس تاریخ بوقایع عمده و قهرمانان سیاسی گذشته نسبت بوقایع مهم جاری و شخصیت های سیاسی معاصر اهمیت بیشتری قائل میگرددند و مدت بیشتری صرف خواندن بیانیه های مهم سابق و قوانین اساسی و امثال آن میشود و بالعکس برای مطالعه روشهای سیاسی زمان وقت کمتری صرف میگردد .

منطقاً هر فرد يك جامعه جدید باید از نرخهای مالیاتی و طرز بدست آوردن پروانه تاسیس مدرسه و نحوه کار دستگاه سیاسی يك شهر بزرگ و طرز برگزیده شدن رهبران احزاب و چگونگی تعیین نامزدهای اولیه انتخابات بخوبی آگاه باشد ولی در مدارس اینگونه اطلاعات که جنبه عملی دارد کمتر تدریس میشود بلکه يك رشته مطالب احساساتی و شعارهای ملی تعلیم داده میشود تا درمیان جوانان احساسات قوی ملی بوجود آورند .

#### تاریخ مشترك

بیان سرگذشت هر ملت در برانگیختن احساساتی نیرومند برای وحدت ملی عاملی است موثر. زیرا تمامی افراد ملت قسمتی از وقایع تاریخ ملی خود را که در طول عمر خودشان بوقوع پیوسته بتجربه شخصی خویش دریافته اند و تجارت مشترك پیوسته رشته اتحاد را میان صاحبان آن تجربهها بوجود میآورد . ولی احساسات وحدت ملی که وقایع تاریخی ایجاد میکند منحصر به کسانی که شاهد عینی آن وقایع بوده اند نمیباشد بلکه با خواندن و شنیدن آن وقایع بکرات همان احساسات وحدت ملی که این اتفاقات تاریخی درمیان معاصرین آن وقایع ایجاد کرده بود عیناً درمیان خوانندگان و شنوندگان آن وقایع



رئیس‌های بعضی بوجود می‌آورد .

راجح بنا تغییر تجارب مشترك افراد ملت در وحدت ملی میتوان گفت که نوع این تجربه‌ها اهمیت زیادی ندارد بلکه اهمیت قضیه در عمومیت آن و نداشتن اثر حقاتر آمیز آنست مثلا کشور آلمان در این قرن در دو جنگ جهانی شکست خورد و صدماتی فراوان دید ولی این حوادث در استحکام مبانی وحدت ملی آلمان اثر سوئی نکرد فقط از درجه تب و تاب نظامی آلمان فعلا تا حدی کاسته است . بنابراین همچنانکه فتح و ظفر و تحصیل افتخارات افراد پش ملت را بیشتر بیکدیگر می‌پیوندد صدمه و محنت و زجر مشترک هم اعضاء يك جامعه را بیش از پیش بیکدیگر نزدیک و همدرد میسازد . در این مورد تاریخ قوم یهود باز شاهدی است گویا .

در میان انواع تجاربی که ملت‌ها در طول تاریخ خویش داشته‌اند مهمترین تجربه برای ایجاد وحدت ملی جنگ بوده است چنانکه تحصیل و تشریح جنگ‌ها و نام سرداران و رهبران دوران جنگ‌ها در تاریخ هر ملتی بیش از مطالب و مسائل دیگر آمده است . این امر پایه تعجب نمیتواند باشد زیرا جنگ یکی از تجارب ملی نادری است که ملت را در عالم فکر و کار بصورت فردی واحد در می‌آورد و از موارد برجسته‌ایست که منافع عمومی بر مصالح خصوصی و شخصی افراد غالب میگردد

گروههایی که دست بدست هم داده و در یک میدان با دشمن جنگیده‌اند و تلفات داده‌اند بیش از سایر گروهها بیکدیگر پیوستگی می‌یابند . مثلثا علت اینکه اهالی ایالت تکراس در ایالات متحده امریکا هنوز دارای احساسات محلی و علاقه شدید اختصاصی بایالت خود هستند آنست که سالیان پیش با مکزیکها جنگیده و تا مدتی استقلال داشته‌اند و از اینرو نسبت بسایر ایالات کشور امریکا سابقه تاریخی متمایزی دارند و غروری در خود حس میکنند . یا اهالی ایالات جنوبی امریکا را در نظر بگیریم که در جنگهای داخلی شکست خوردند با وجود این همیشه اهالی ایالات جنوبی جنگهای داخلی را بنام دوره درخشان قهرمانی خود یاد میکنند نه ایالات شمالی . اهالی ایالات جنوبی وقتی فداکاریهای نیاکان خود را در این جنگها بیاد می‌آورند بخود غره میشوند و از شکست هائیکه خورده‌اند حسرت می‌خورند و نسل فعلی ایالات جنوبی رهبران قدیم خود را که شکست خورده‌اند بنام قهرمانان ایالتی خود یاد میکنند .

پایه‌گذاران و معماران اصلی تشکیل هر ملت نیز از علائم مهم وحدت ملی هستند و داستانهائیکه ساخته و پرداخته غرور ملی است درباره آنان دهان بدهان میگردد . منتهای جدیدی که بدنیا می‌آید ریشه جنگ‌ها بوجود آمده باشند وحدت ملی محکمی دارند



محموداً و منی لازم آید. حساسیت مبهنی مردم را تحریک کنند. ملت‌های موجود هستند. های استقلال طلبانه برمللی که در دوران صلح بوجود آمده‌اند پستی بگیرند. جنگهای استقلال در امریکا برای مردم امریکا جنگ عظیم و پرافتخاری است ولی انگلیسها در صحایف تاریخ نظامی خود آنها را بعنوان مظاهر آتوب جزئی و عمیان یاد میکنند. این حقیقت که جنگها دارای چنین نیروئی برای ایجاد وحدت ملی هستند تماماً اندیشه‌ای را بوجود می‌آورد که ملت‌ها برای اینکه در اتحاد خویش پایدار بمانند بایستی هر چندی یکبار جنگ بپردازند. خوشبختانه اینگونه جنگها دیگر ضرورتی ندارند زیرا خاطرات جنگهای قدیمی هر ملت که در سینه تاریخ ثبت و ضبط است خیلی بهتر از جنگهای جدید بادامه وحدت‌های ملی کمک میکند بدین معنی که افتخارات ملی را زنده می‌سازد بدون اینکه جانفشانی تازه‌ای لازم باشد زیرا نسل‌های فعلی که در جنگهای گذشته دخیل نبوده‌اند میتوانند وقایع و اتفاقات و چگونگیهای جنگهای تاریخی ملت خویش را چنان فراگیرند و سرشار از احساسات و غرور ملی گردند که گوئی خود در آن نبردها شرکت داشته‌اند و یکی از دلایل عمده تدریس تاریخ ملی در مدارس عمومی همین امر میباشد نباید تصور کرد که فقط علقه علمی یا سعی در یافتن ریشه حوادث فعلی است که ملت‌ها را وادار ساخته تاریخ و سرگذشت ملی خود را بچوایان خویش بیاموزند. تدریس تاریخ ملی بر این فرض صحیح استوار است که دانش‌آموزان را به تحقیق و استخراج و کشف جلال و شکوه دوره‌های قدیم ملی خودشان بر میانگیرند و بالنتیجه آنان را با جنگ‌آوران و مبارزان وحدت و استقلال ملی هم احساسات می‌سازد و این احساسات که زائیده افتخارات ملی است با آموختن بیشتر تاریخ ملی پیوسته رو بتکامل میرود بهمین دلیل است که کارهای قهرمانان ملی و وقایع افتخار آمیز منی را پیوسته در انظار مردم نمایش میدهند تا با تأثیری که این نمایشها در روح مردم میکند افراد ملت، خود را سهیم در تحسین آن افتخارات حس کنند معمولاً رهبران سیاسی و نظامی در راس اینگونه نمایشها قرار دارند ولی افراد برجسته دیگری از هر قبیله و هر طبقه نیز در این مظاهر افتخارات ملی شرکت توانند جست. مانند هنرمندان، نویسندگان، متفکرین، مخترعین، حادثه‌جویان کلیه اینگونه عناصر جای خویش را در صف قهرمانان ملی محفوظ می‌دارند.

مللی که دارای سابقه تاریخی طولانی‌تر باشند از این جهات جلوتر هستند ولی ملت‌های نوپدید میتوانند کسر افتخارات تاریخی خود را از این راه جبران کنند که ادعا کنند که مردان بزرگ و قهرمانانی در روزگاری خیلی پیش از تشکیل وحدت ملی





در زمره اجداد خویش داشته‌اند . چنانکه یونانیها با وجود سابقه تاریخی طولانی بازم بدوره‌های کهن مانند عصر هومرا و افلاطون<sup>۲</sup> و پراکسیئلس<sup>۳</sup> مراجعه میکنند و ایتالیاییها قیصر و ویرژیل<sup>۴</sup> و دانته<sup>۵</sup> و میکلائو<sup>۶</sup> و کتیبه متفکرین و هنرمندان ولایات ایتالیا را از آن خود میدانند و امریکاییها هم جماعت زواران<sup>۷</sup> که همگی انگلیسی نژاد بوده‌اند داخل تاریخ خویش ساخته‌اند و حتی کریستف کلمب را<sup>۸</sup> بحکم آنکه کاشف امریکا بوده است از آن خود میدانند و حال آنکه وی اصلا ایتالیایی و در خدمت دولت اسپانیا بوده و با کشف امریکا افتخاری نصیب آن دو کشور ساخت . بنابراین آنچه گذشت تاریخ عمومی از جمله عواملی است که افراد ملت را بیکدیگر می‌پیوندد بدلیل آنکه اولاً این افراد در حال حاضر سهمی اندک در تاریخ خود دارند و ثانیاً اینکه افراد ملت از راه کتابها و داستانهای تاریخ ملی در یک سلسله از وقایع مهم که پیش از تولدشان رخ داده است خود را نیابتاً دخیل و ذی سهم می‌پندارند .

#### خصائل مشترك : خلاصه

بطوریکه دیدیم افراد هر گروه ملی بسیاری خصائل مشترك دارند هر چند این خصائل بالنسبه بملل مختلف تفاوتهایی دارند معذک میتوان تا اندازه‌ای آنها را عمومیت بخشید . اغلب ملت ها زبانی واحد و بعضی دیگر دارای يك مذهب اصلی میباشد کتب ملت‌ها دارای فرهنگی مشترك و اصول مشترك عقاید سیاسی و تاریخ مشترك و پاره‌ای عناصر وحدت اقتصادی میباشد بعلاوه تمایل عمومی کلیه ملت‌ها این است که با داشتن خصائل مشترك میان افراد خود وجوه تمایز محسوسی با سایر ملل دیگر داشته باشند و دولت‌ها این وجوه تمایز با سایر ملل را پیوسته تشدید میکنند . در هر صورت مهمترین علاقه‌ای که افراد ملتی را بیکدیگر مرتبط و متحد می‌سازد رابطه سیاسی است زیرا اصولاً و بلااستثناء ملت واحدی است سیاسی .

در درجه دوم ملت واحدی است روانی بدین معنی که ملت را گروهی از مردم تشکیل میدهند که حس میکنند واحدی اجتماعی را بوجود آورده‌اند و در خصائل متعدد یکسان هستند خواه این احساس بالفعل باشد یا بالقوه . و بالاخره ملت گروهی از مردم است که مایلند همانندیهای خود را برجسته و محسوس سازند و از تفاوتهایی که میان آنانست چشم پوشی نمایند .

۱- Homer      ۲- Plato      ۳- Praxiteles      ۴- Virgil      ۵- Dante  
۶- Michelangelo      ۷- Pilgrims      ۸- Columbus



همگی برنامه مبارزه منفی را چنان اجرا کنند که انگلیسها را وادار به اعطاء استملاز سیاسی سازند و ملل جدید عربی خاورمیانه که ترکیبی عجیب از امیران و شیوخ فئودال و فلاحین بیسواد و دسته‌های متفرق شهرنشینان و جمعی سیاستمدار و بازرگانان فرنگی‌مآب میباشند توانسته‌اند نشان دهند که میتوانند دفعتاً بعملیات تندی دست بیازند . آیا این احساسات عجیبی که مردم را وادار بعملیات غیرمنتظره میکند چیست ؟ و این احساسی و حرارت آن چه وقت و چگونه پدید می‌آید ؟

تاریخ دقیق شروع احساسات ملت ستائی هنوز بدرستی معلوم نیست ولی میدانیم چندآن کهنه و قدیم هم نمیباشد زیرا ناسیونالیسم بصورت امروزی در عصر رومیها و یونانیهای قدیم وجود نداشت و در قرون وسطی هم دیده نمیشد . در اوایل قرون جدید یعنی زمانی که ملت و دولت بصورت سازمان سیاسی مهم جلوه گرفتند علائمی از احساسات ملی بروز کرد . رهبرانی که در قرون جدید توانستند وحدت ملی ملل خویش را تجدید کنند شاید هیچگاه بدون پشتیبانی احساسات ملی این توفیق را نمی‌یافتند . در هر صورت این امر که امروز کلیه افراد جهان خود را جزء ملتی میدانند و در روح همه افراد احساسات خاصی بنام احساسات ملی جایگزین گشته است خود واقعه اجتماعی و تاریخی نوینی است . اینگونه احساسات کمی بعد در سیاست های جهانی نیز نسبتاً ظهور نمود و اکنون در حال انبساط میباشد .

هنگامی که بخواهیم تعریفی از ناسیونالیسم یا ملت ستائی بکنیم پایه و زمینه محکم تری بردست داریم . ناسیونالیسم بالأصله احساس نیرومندیست در شخص که ویرا با اجتماعی پیوند داده است این اجتماع مجموع عدایست از افراد و امکانه و شیوهائی از رفتار و عمل که ملتی را بوجود آورده و راه و رسم زندگی وی را مشخص و معلوم داشته است . علاقه محکم فرد به جامعه از این راه بوجود آمده که قسمتی از احساسات و رفتار اجتماعی را که فرد بتدریج بر اثر معاشرت با نزدیکان خود حاصل کرده است با اجتماعی وسیعتر و تا اندازه‌ای مهم منتقل ساخته است . هر فرد در طریق معاشرتهای روزانه خود با خانواده اش با دوستانش و به میزان محدودتری با همکاران و همسایگانش احساسات ناشی از انس و علاقه و وفاداریش نسبت بدیگران رو بتکامل میرود . و همین احساسات است که پایه‌های اصلی پیوند وی را با ملت بوجود می‌آورد زیرا این يك قاعده روانی است که احساسات اجتماعی از اجتماعات کوچک به جامعه‌های وسیعتر انتقال می‌یابد .

موضوع یکسان بودن ماهیت احساسات خانوادگی با احساسات ملی امری است واضح . چنانکه سرزمین ملی را غالباً «موطن» یا «خانه پدری» یا «خانه مادری»



می‌مانند و به نتیجه همان احساساتی‌را که فرد نسبت بخاند خود دارد نسبت به مجموعه ملت انتقال می‌یابد فی‌المثل سربازان روستاهای ایالت نبراسکای آمریکا<sup>۱</sup> هنگامی که پس از کشتی از چینه جنگ اروپا بازگشتند وقتی به بندر نیویورک رسیدند خود را در «خانه» خویش حس کردند و حال آنکه از بسیاری جهات بندر نیویورک مانند بندر لیورپول انگلیس<sup>۲</sup> برای آنان شهری غریبه بشمار میرفت .

دیگر از مظاهر انتقال علاقه خانوادگی و احساسات قومی آنست که افراد غالباً رهبران سیاسی خویش را بچشم پدر می‌نگرند و یابنیان گذاران ملت را «پندروطن» می‌خوانند چنانکه تزاران روس در میان ملت خود «پدر کوچک» نامیده میشدند و امپراطوران ژاپن در نظر مردم نوعی پدر روحانی هستند و حتی بعضی روسای جمهوری آمریکا موفقیت در انتخاب خویش را مرهون قیافه پدران‌های که داشتند بودند و یا افراد خاندان سلطنتی انگلیس از نظر احساسات عمومی از احساسات خانوادگی یکایک اتباع وفادار خویش برخوردار هستند .

و اهالی انگلستان وقایع زندگی افراد خاندان سلطنتی را با همان علاقه که معمولاً سرگذشت خویشاوندان خود دارند دنبال می‌کنند .

نوع تعلق روحی که افراد نسبت بکشور و رهبران سیاسی خود دارند نسبت به ملت‌های مختلف تفاوت بسیار دارد و نکته شایان دقت که باید خاطر نشان ساخت این است که این تعلق روحی در میان افراد کلیه ملل بهمان نوع و درجه است که نسبت به خانواده وجود دارد . چنانکه تعهدات اخلاقی دقیقی‌را که ژاپنیها نسبت به پیران خانواده خود دارند در تعهدات اخلاقی که نسبت بامپراطور خویش دارند منعکس می‌یابیم . و با مظاهر اقتداری را که بحکم سنت‌های قدیمی رؤسای خانواده های آلمانی نسبت بافراد خانواده دارند غالباً در قدرت دستگاد سیاسی آلمان نیز می‌بینیم . یا در خانواده های امریکائی که پرورش کودکان اهمیت درجه اول را دارد افرادی را برای جامعه امریکا بازمی‌آورند که روح و روشی آزاد منشانه دارند و برای امر و اقتدار احترامی قائل هستند .

موضوع یکنواخت بودن احساسات خانوادگی و احساسات ملی چنان مسلم است که هر گاه يك سلسله اطلاعات راجع بنحوه روابط خانوادگی بزرگان خانواده و کودکان خانواده از ملتی با تعیین چگونگی فرهنگ آن ملت بدهند میتوان تقریباً بطور صحیح زاد و رسم سیاسی افراد آن ملت را پیش‌بینی کرد .

با این توضیحات این حقیقت روشن گشت که احساسات و راه و رسم و رفتار از



درون خانواده بمحیط سیاسی و ملی انتقال می‌یابد احتمال دارد این انتقال در میان ملت صنعتی و باب این عصر و زمان بیشتر صورت پذیرد قادر میان ملت غیر صنعتی که باخوار قدیم باقی مانده‌اند. چنانکه در جامعه‌های روستائی پیوستگی‌های مستقیم و شخصی اهمیت درجه اول را دارند. بسیار اتفاق می‌افتد که افرادی در تمام مدت عمر خود با گروه خاصی روبرو شوند و ایام را با آنان بگذرانند مانند اعضاء خانواده و دوستان و همکاران و همسایگان که همگی جزء گروه معدود محلی هستند و بالنتیجه برای چنین فردی سهل است که خویشن را از حیث نوع احساسات و رفتار یا همان گروه محلی تطبیق دهد و در خود احتیاجی بآنکه نسبت بجامعه وسیعتری هم احساسات و تعلق خاطر ی داشته باشد نیابد. ولی باید خاطر نشان ساخت که مذهب در اینگونه جوامع اهمیت و اثری شایان دارد و نیازی که افراد بحکم تعالیم مذهبی برای انجام مراسم دسته‌جمعی دینی و متوجه ساختن خویش بازتباطات بشری و اعمال گذشته و اتفاقات آینده دارند از طریق سازمانهای مذهبی کاملاً برآورده میشود.

ولی در جوامع متمدن امروزی رشته‌های کهن ارتباط مستقیم با افراد گروه محلی گسسته شده است و نفرات خانواده معدود و پیوسته در نقل و انتقال و حرکت هستند چنانکه غالباً پدران و مادران و فرزندان بعلت مشاغل و منافع خود از هم دور می‌افتند. همسایگان شخص غالباً تغییر و تبدیل می‌یابند و سهولت رفت و آمد باعث آن گشته که رشته‌های کهن علاقه‌های همسایگی پاره شود و بالنتیجه احساسات و انس و علاقه همسایگی را از میان برده است و افرادی که فقط موقع کار همدیگر را می‌بینند بخوبی یکدیگر را نمی‌شناسند و ممکن است بمثابة ابزار و ادوات کار بنظر هم بیایند. چنانکه ممکن است کارگری مطلقاً کارفرمای خود را نشناسد و یا فروشنده‌ای ممکن است اهداً علاقه‌ای بمشتریان نداشته باشد و حتی ممکن است دوستان شخص سال بسال تغییر کنند زیرا افراد شهرهای جدید می‌روند و یا مقامات تازه‌ای پیدا میکنند و یا عضو باشگاه جدیدی میشوند و یا دنبال علاقه‌های نوینی می‌روند و طبیعی است که در هر یک از این حالات تازه، دوستان شخص تغییر و تبدیل می‌یابند و بالنتیجه دوستانی که از دوران کودکی تا سنین کهنولت برای شخص باقی می‌مانند واقعاً بسیار معدود خواهند بود. چون فرد از گروهی جدا و بگروهی دیگر می‌پیوندد با یکی کار میکند و با دیگری بازی میکند و بعداً با سومی دمخور و معاشر می‌گردد خود را کاملاً وابسته به هیچ گروهی نمی‌بیند و بالنتیجه خود را بسیار تنها می‌یابد و ممکن است در این حال بخواهد بمحیط مذهبی بگراید تا روابط بهتری با افراد در محیط خویش بیابد ولی امروز امور مذهبی مانند



دوران قدیم وقت زیادی را بخود مشغول نمیسازد بلکه جزء کوچکی از زندگانی روزانه شخص تواند بود و علاوه بر اثر ظهور افکار و عقاید تازه بسیاری از اصول و مبانی مذهبی مورد انتقادات سخت و علنی قرار گرفته‌اند و بالنتیجه پایه عقاید را متزلزل ساخته‌اند .

پس تعجبی ندارد که می‌بینیم گاهی فرد خود را تنها و نومید و مشتاق راهی نو می‌بیند و در زاویه قلب خویش آرزوی یافتن گروهی را میکند که جای خالی احساسات شیرینی را که در دوران کودکی نسبت با افراد خانواده داشته است پر کند .

عده‌ای را عقیده بر این است که احساس وابستگی بملت جای آن احساس نومیدی و بی‌اطمینانی را که مولود جامعه‌های جدید است میگیرد زیرا ملت گروهی است که فرد خود را از هنگام ولادت تا زمان مرگ متعلق بآن میداند و ملت گروهی است که با وجود تغییر و تبدیل افرادش بحال اصلی خود باقی می‌ماند و فاگیر است افراد خود را تا زنده هستند در جمع خود بپذیرد . همچنین در محیط‌های سراسر رقابت جامعه جدید فقط معدودی خواهند توانست بمقاصد و آمال خود برسند ولی وقتی افراد ملاحظه نمایند کشورشان موفقیت‌هایی یافته است شکست‌ها و ناکامیهای فردی را فراموش میکنند و سرور شادی موفقیت‌های عمومی را جانشین غم و اندوه شکست‌های شخصی خود میسازند .

علاوه بر این برای افراد این امکان وجود دارد که احساسات تعرضی را بر ضد دشمنان ملی بروز دهند و با تأیید کامل سایر وطن پرستان در یک سلسله عملیات و اقدامات شرکت جویند که آن عملیات و اقدامات از لحاظ فردی ممنوع است یا بنا بقول ورنر لوی<sup>۱</sup> :

«فتنار قواعد اخلاقی که طبعاً بر شخصی منفرد وارد می‌آید بر اثر عضویت او در جامعه ملی کاهش کنی می‌یابد یا این معنی که اگر وی بخواهد مطلقاً از اصل تأمین مقاصد شخصی بحق یا ناحق بیروی نماید دوچار توبیخ و سرزنش این و آن خواهد شد در صورتیکه همین روش را اگر بعنوان عضو جامعه بکار برد آزاد و تمجید خواهند کرد . حصول شخصیت دوگانه یعنی شخصیت فردی و شخصیت اجتماعی برای عضو یک جامعه راه را باز میکند تا آنچه را که نمیتواند بعنوان منفرد انجام دهد بعنوان عضو یک گروه از آن بهره‌مند گردد . یعنی اگر فرد جامعه را جدای از خود فرض کند یا وجدان راحت میتواند اقدامات ملت خود را بر علیه ملل دیگر تأیید کند در حالی که اگر همان اقدامات



را افرادی بصورت عمیقانه، سردی جدی آورند هر شریکتی با ناپدیدکننده .  
 بنابراین ملاحظه میشود برای افراد برجوش و خروش در حال حاضر احساسات  
 ملت ستائی چه قدرت و نیروی جالبی بوجود آورده است .

#### شعرهای ملی

پیش از آنکه فرد بتواند احساسات و عواطفی را که عادتاً نسبت به خانواده خود  
 دارد بملت یا گروه دیگری منتقل سازد بایستی عصاره این احساسات بقلب علائم و  
 نشانه‌هایی درآید . چون ملت شامل گروه‌کثیری از مردم میباشد یک فرد عضو ملت  
 نمیتواند با همه افراد آن برخورد و آشنائی داشته باشد و اگر هم بتواند این کار را  
 بکند چه بسا که بسیاری از افراد ملت را شخصاً نه پسندد و دوست نداشته باشد پس انسان  
 چگونه و از چه راهی میتواند نسبت به چنین گروهی دارای علاقه و دلچسپی باشد در  
 حالیکه با افراد آن مستقیماً سروکاری ندارد ؟

پاسخ این سؤال آنست که فرد از راه استفاده از علائم و نشانه‌هایی که مظهر ملت  
 بشمار میروند میتواند احساسات و علاقه خویش را ظاهر گرداند . این علائم عبارت از  
 اشیاء ساده‌ای هستند از قبیل یک تکه پارچه رنگین که پرچم میخوانند یا تصویر شخصی  
 فرنی مانند پیرمردی که امریکائیان عموماً خوانندش و یا چند بیت شعر مهیج که بانوای  
 خاص موسیقی همراه باشد که سرود ملی مینامند و یا مجسمه‌تراز آن شخصی که ویرا رهبر  
 ملت دانند . برای افراد مشکل است که با عناصر مجرد یعنی اموری که بکلی ذهنی و عقلی  
 باشند مستقیماً سروکار داشته باشند و از این جاست که مثلاً در غالب مذاهب علائم و  
 نشانه‌هایی برای تمرکز شواطف مذهبی افراد تعبیه گشته است زیرا اینگونه علائم ب مردم  
 امکان میدهد نسبت بامور بسیط و دور از محیط زندگانی عادی آنان احساساتی گرم و  
 هیجان روحی داشته باشند .

تصویر ملت هم در ذهن از جمله این امور مجرده میباشد . یک فرد وطن پرست از  
 راه مراددهای روزمره با هموطنانش بشور و هیجان درنمیآید ولی هنگامیکه همین  
 فرد بتماشای نمایش ملی میپردازد و در مراسم ملی شرکت میورزد که در آن گروهی از  
 هموطنان و علائم و نشانه‌هایی را که مظهر ملیتشان هستند می بیند حالتی پرهیجان بوی دست  
 میدهد و بشور درمیآید . وقتی گروهی جوانان خوش اندام و سالم که لباس متحدالشکل  
 رنگین دربر کرده و باهنگ موسیقی رژه میروند کدام قلب است که از دیدن این منظر



بغیث نیفتد؟ ولی همین دسته جوانان با لباس عادی خود در روزهای تعطیل هیچگونه توجهی بخود جلب نمیکنند زیرا در این حال و لباس اینان فقط خودشان هستند نه نشانه نیروی ملت. در تماشاخانه‌ها همه شب عودای رقاصه با موسیقی دلنواز و شاید حرکاتی موزون‌تر از دانشجویان دانشکده افسری برژه و رقص میپردازند ولی حالتی که بد تماشاگر این دو صحنه دست میدهد یکسان نیست زیرا در تماشاخانه رقاصه‌ها و آهنگهایی دیده و شنیده میشوند که نشانه و علامت چیزی نیستند.

پرچم، مظهر ملی بس‌عالی بوجود می‌آورد زیرا پرچم را با آسانی بمیدانهای جنگ میبرند و بنابراین مستقیماً از افتخار فتح و یا از شرف شکست برخوردار میگردد. علاوه برچم‌ها یکسبک شباخت دارند و بنابراین میتوان بجای پرچمهاییکه در جنگها و فتوحات افتخار آمیز گذشته شرکت داشته‌اند پرچمهایی با همان علائم ساخت و برای جنگهای جدید بکار برد

همه‌کس میدانند که سربازان جوان تازه بخدمت درآمده بفرآ گرفتن تعلیمات سربازی مشغولند و در عملیات جنگی شرکت نجسته‌اند و حتی سربازان قدیمی هم تنها در يك یا دو جنگ شرکت جسته‌اند ولی پرچم هنگ آنان در کلیه جنگها و افتخارات شرکت داشته است. یعنی فرخاً پرچم یکی از هنگهای ارتش امریکا روزی در جنگ با انگلیسها و زمانی در جنگ با دزدان دریائی شرکت داشته و آنگاه در جنگ اول جهانی پس از شرکت در جنگ با آلمانها با امریکا بازگشته است و باز دوباره در شکست هینتر در اروپا و توپو امپراطور ژاپن در آسیا شرکت جسته و سپس در جنگ نجات کره جنوبی از اسارت کمونیستها حضور یافته است. و علاوه بر اینها پوشش تابوت قهرمانان نظامی و مردان بزرگ امریکا نیز بوده است و بنابراین به تنهایی نشانه غرور آمیزی از دلیری و آزادگی است. و از اینجاست مراسم خاص و باشکوهی که برای برافراشتن پرچم تنظیم یافته و قواعدی که برای احترام آن وضع گردیده است از قبیل اینکه پرچم هیچگاه نباید روی زمین بیفتد و یا در کشور امریکا هیچ پرچمی نمیتواند در ارتفاعی بلندتر از پرچم امریکا افراشته گردد و یا اینکه پارچه پرچم را نمیتوان بدور انداخت و پرچم های کهنه و فرسوده را باید سوزانید و یا دفن کرد وقتی بخاطر می‌آوریم که پرچم تکه پارچه‌ای بیش نیست این مراسم و قوانین در نظرمان بی‌معنی می‌آید ولی وقتی بیندیشیم پرچم نشانه و علامت افتخار ملی است. کلیه این قواعد و رسوم را بحکم عظمت می و اهمیت آن بجا و صحیح می‌یابیم.

رهبران ملت نیز از علائم شاخص ملی هستند خاصه اگر رسماً زمامدار نباشند



یعنی در کشاکشها و اختلافات عمیق سیاسی مداخله نداشته باشند . وقتی پای این بمیان آید که شخصی مظهر تام و تمام ملت گردد پیشوایان تشریفاتی مانند ملکه انگلستان یا امپراطور ژاپن برای این کار مرجحتر از نخست وزیر یا رئیس جمهور میباشند زیرا نخست وزیران و رؤسای جمهور حکومت هم می کنند و حکومت کردن طبعاً برای هر کس دشمن و مخالف بوجود می آورد و باز در این معنی رهبرانی که مقام آنان مادام الحیات با لاقابل برای مدتی طولانی باشد بر رهبرانی که بوسیله انتخابات عمومی جهت مدتی کوتاه آنها با شرکت در مبارزه های انتخاباتی برگزیده میشوند رجحان دارند . چنانکه بعضی امریکائیا میگویند ما برای مقام ریاست جمهور تکریم و احترام قائلیم نه برای شخص رئیس جمهور ولی تفکیک این دو امر بست دشوار و کسب بر مبنای تکیه زده باشد مظهر کاملتری برای ملت خویش تواند بود تا مقامی را که داراست زیرا مقام هم از جمله امور مجرد است که تصویر ذهنی آن برای هر کس آسان نیست .

گاهی دیده شده است رهبران کشورهای دموکرات که فعالیت شدید سیاسی هم دارند بصورت مظهر ملی درآمدند و این در مواقعی است که کشور در اضطراب بسربرد و ملت برای غلبه بر آن به جبهه های واحد مبدل گشته باشد .

چنانکه در تاریخترین ایام جنگ دوم جهانی وینستون چرچیل مظهر کامل تمام انگلستان گشت . یا پس از جنگ اول جهانی که وودرو ویلسون رئیس جمهور امریکا پیازدید کشورهای اروپا رفت مردم اروپا وی را با شور و هیجانی فوق العاده استقبال کردند زیرا او مظهر امریکا می شناختند و میخواستند احساسات خود را نسبت با امریکا نشان دهند و نظری شخصی که بکشورشان رفته بود نداشتند .

اصول تشریفات سیاسی بر این فرض استوار است که نمایندگان سیاسی دولتها مظهر ملت خود هستند . مثلاً فرضاً ممکن است سفیر کبیر بلژیک در مملکتی شخصاً مذکور و قابل سرزنش باشد با وجود این هر گونه بی احترامی بوی بی احترامی بد کشور بلژیک شمرده میشود بعبارت دیگر او مظهر کشور خویش است و بنابراین باید با وی همانگونه رفتار کرد که با خود کشور بلژیک .

علاوه بر اشخاص . اشیاء . کلمات و عبارات و حوادثی هم هستند که در تلفظها و خطابهها و اعلامیه های ملی بکار میروند یا با آنها اشارتی میشود و غالباً مقصود معانی حقیقی آن کلمات و عبارات نیست بلکه بدین قصد است که با بکار بردن آنها احساسات





وطني مردم را برانگیزند . اگر بخواهیم فهرستی از این عبارات بدهیم شاید فرض شود قصد استهزاء آنها داریم و حال آنکه چنین قصدی در میان نیست . در هر حال اینگونه کلمات و عبارات در خطابه‌های سیاسی و مراسم میهنی فراوان است اگر در پیام جشن استقلال آمریکا یا در پیام سیاسی دیگری دقیق شویم درمی‌یابیم که اصول مطالب هرباک از این دورا در چند جمله میتوان بیان کرد ولی این مطالب اصلی با عباراتی احساس‌انگیز و کلماتی معطن آرایش یافته است و این عبارات و کلمات در اصل مطالب تأثیری ندارند . چنانکه میتوان جای آنها را عوض کرد و یا بکنی آنها را برداشت و در نطقی جداگانه گنجانید و این دخل و تصرفات در مفهوم اصلی مطالب مطلقاً تغییری وارد نمیسازد . در واقع این کلمات و جمله‌ها از بس در خطابه‌های میهنی استعمال گشته‌اند گویی نوائی مخصوص یافته‌اند که بعضی آنکه بگوش می‌خورند مستمع را بر می‌انگیزند و بنابراین اینگونه کلمات از معنای اصلی خود خارج گشته‌اند و در عداد علائم و نشانه‌های ملی درآمده‌اند .

از آنچه تا بحال بیان کردیم روشن گشت که ناسیونالیسم از جمله نیروهای طبیعی نمیباشد بلکه واکنشی است که بر اثر دیدن یا شنیدن یکی از مظاهر ملی باستان دست میدهد . هر چند ناسیونالیسم نیروئی اصیل که زائیده عقل باشد نیست ولی از آن در موارد معقول استفاده میگردد . و بالجمله ناسیونالیسم یا ملت ستائی بالاصاله شور و هیجان احساسات است که در قالب اعمال و کردارهایی عیان و ظاهر میگردد .

#### روش عملی علیت ستائی

راههای بروز احساسات ملیت ستائی فراوان است چنانکه این احساسات بوسیله رژه و نمایش و نطق و خطابه و خواندن سرود و کشیدن غریو و یا تحمل کم خوراکي یعنی گردن نهادن بمقررات جیره بندی غذائی یا ایجاد بلوا و آشوب یا برعکس حفظ نظم و انضباط برای تحمل محرومیت‌های ناشی از جنگ ظاهر میگرددند . از خواصی که برای احساسات ملی گفته شده است که اداره و رهنمویی آن غالباً از کف می‌رود و حالتی افراطی بخود میگیرد ولی همین احساسات را حکومت ملی میتواند اداره و راهنمائی کند بطوریکه از آن نیروئی شگرف بوجود آید .

با چنین نیروئی میتوان مشکاران را از کشوری راند یا آنها را وسیله زور و ستم بدیگران قرارداد و همچنین میتوان با آن در برابر تجاوز ایتاد گئی کرد و هم با آن



میتوان بحمد و تجاوز بدیگران پرداخت و یا جزایر اقیانوسها را بچنگ آورد و یا سرزمین همسایه را زیر سلطه کشید و یا با اتکاء بآن ملتی صلحجو و آبادی دوست بوجود آورد یا قاره‌ای را بآن زیرورو کرد. ملت ستائی بنفسه نه نیروئی صالح است و نه نیروئی مفید بلکه هیجان نیرومندی است که بانوهی از مردم وحدت عمل می‌بخشد حال ممکن است این عمل پسندیده یا ناپسند اتفاق افتد. غالباً ناسیونالیسم را نیروی خوبی نمی‌شمارند زیرا ناسیونالیسم احساس وحدت و اتحادی است که میدان تشکیل و نمو آن در داخل کشور است و بنابراین قدرت ظهوری آن غالباً بصورت تجاوز ملتی بملت دیگر درمی‌آید. یعنی در واقع مایه اشتقاق مثل میشود و از اینرو بنظر بعضی نیروئی مطلوب نمی‌آید. اما نمیتوان انکار کرد که ناسیونالیسم در میان يك ملت و در داخل يك کشور نیروئی است اتحادبخش بطوریکه هر گاه این نیرو در میان نبود چه بساملی که بگروههای مختلف تقسیم میگشتند و بجان هم می‌افتادند و بر روی هم ناسیونالیسم نیروئی است که میتواند آنرا برای هر گونه مقصد ملی که حاجت بوحثت عمل و اقدام کلیه افراد ملت داشته باشد مهار کرد و بکار انداخت.

آنچه تاکنون درباره وحدت عمل ملی بیان کردیم بر این اساس بود که این وحدت عمل ناشی از میزان وجوه تشابهی است که میان جماعتی از مردم وجود داشته باشد و همچنین مبنی بر درجه احساسی است که افراد از وجود این تشابه داشته باشند اما در واقع وحدت عمل نیز خود احساسات ملی را می‌آفریند و همچنین قومی بوجود می‌آورد اگر در تعلیل این حالت بگوئیم که چون افراد ملت در بسیاری صفات و احوال مانند یکدیگرند احساسات مشترك خاصی پیدا میکنند که آنرا چون فردی واحد بعمل و اقدام رهنمون میشود سخن درست گفته‌ایم اما حقیقت دیگری هم هست و آن اینکه هنگامی که جمعی از مردم برای پیش بردن هدف و مقصود مشترکی بالاتفاق بعمل و اقدام پرداختند همین حالت و احساسات همبستگی آنرا توسعه می‌بخشد و همینکه این جماعت خود را یکی دانستند در واقع بیش از پیش تجانس و همبستگی خواهند یافت. وحدت ملی هیچگاه کامل نبوده است ولی در میان مثل و اقوام درجات قوت و ضعف داشته است. از آنجائیکه هیچگاه نمیتوان تجانس تام و تمام میان افراد يك ملت فرض کرد بنابراین احساسات کامل ملی بنحویکه واقعاً تمام افراد را يك پارچه کرده باشد هیچگاه بوجود نمی‌آید. زیرا پیوسته پاره‌ای منافع فردی یا گروهی در طبقات ملت وجود دارد که با منافع ملی معارض است و همینکه در میان ملت افرادی وجود دارند که فارغ از احساسات عمومی وطنی هستند و همچنین هنگامی که بای وحدت عمل ملی بهمان آید



همواره پاره‌ای افراد تنبل یا منافق وجود دارند که کاملاً و بنام معنی‌دراغ مقصد مشترک ملی گام برنمی‌دارند .

درجه وحدت ملی بالنسبه بملت های مختلف وازمنه مختلف متفاوت میباشد و تعیین کلیه موارد این تفاوت‌ها دشوار است در فصل هفتم موقعیکه روحیه ملی را مطالعه می‌کنیم پاره‌ای از این موارد را محل بحث و فحص قرارخواهیم داد . در اینجا فقط خاطر نشان میسازیم که هر موقع ملت مورد مهاجمه اجنبی قرارگیرد وحدت ملی شدت بسیار حاصل میکند و این امر از خصمال فطری بسیاری از جوامع بشری میباشد . در میان هر ملت افراد و اعضائی وجود دارند که سخت با یکدیگر نفاق و شقاق می‌ورزند ولی همیشه حمند خارجی آغاز شود همین افراد و اعضا، متحد میشوند و در کنار هم قرار میگیرند .

عقل و موجبات هر چه باشد پاره‌ای درجات وحدت عمل ملی از صفات خاصه و اصلی ملت است . تا وقتی که افراد و اعضا، ملت دست بندست هم داده باشند و باهم کار کنند ملت پایدار خواهد بود . و قدرت ملت در مناسبات خارجی مربوط بدرجه استحکام رشته های وحدت و اتفاق در داخل ملت میباشد .

جماعتی از افراد ناس ممکن است دارای حکومتی واحد و سرزمینی خاص و زبان و فرهنگ و مذهب و تاریخ مشترک و اصول معتقدات سیاسی یکسان باشند و بعلاوه یک واحد اقتصادی هم تشکیل داده باشند ولی بدون احساس وحدت و داشتن قابلیت همکاری باهم ملتی پایدار نخواهند بود . پس بیش از هر خاصیت دیگر همین قابلیت که جامعه‌ای بتواند افراد و اعضا، خود را برای پیش بردن مقصدی مشترک بوحث عمل و اقدام وادار سازد موجب شده است که ملت را امروز مهمترین واحد در عرصه سیاست جهان ساخته است .

### تاریخ تشکیل ملت و مراحل آن

مان هیچگاه بدرجه اهمیت امروزی نبوده است . پانصد سال پیش ملت هائی بنفهوم امروزی وجود نداشت و حتی سیصد سال قبل هم بستگیهای ملی مهمترین رشته بیوند اغلب مردم بشمار نمیرفت و بنابراین ملت از موضوعات نسبتاً تازه است و حتی در این مدت کوتاهی هم که از عمر آن گذشته تحولات عمده در آن پدید آمده است . تکامل تاریخی ملت نشان میدهد که عنده مردمانی که با اتحاد بایکدیگر تشکیل

ملت و حکومت داده‌اند پیوسته افزایش یافته است ملت‌های نخستین دسته‌های کوچکی بودند مرکب از امرا و نجیبی محل و بقیه مردم هم که بظاهر جزء ملت بشمار می‌آمدند در واقع بردگانی بودند که بر سر تملک آنان امراء باهم جنگ و جدال داشتند . بتدریج طبقه نوینی در میان ملت‌ها ظهور نمود که میتوان آنرا طبقه متوسط یا اوساط‌الناس نامید و این طبقه ازارکان مسئول ملت‌گشت و شخصیت ملی احساس کرد . در سالهای اخیر عامه مردم از هر گروه و طبقه جزء ملت‌گشتند بطوریکه امروز ملت واحدی اجتماعی است که کلیه افراد و نفراتی را که در زیر حکومتی مشترک زندگانی میکنند در خود فرو گرفته است . دومین مرحله تکاملی که ملت بخود دیده آنست که چون عدد نفرات مردمی که جزء ملت‌گشتند بسی افزوده گشت نوع علاقه و پیوندی هم که این افراد با ملت داشتند تغییر نمود .

اکنون موقع آنست که توضیحات بیشتری راجع باین دو مرحله تکاملی ملت بدهیم .

برای تشریح موضوع ، تاریخ ملت را میتوانیم سه دوران تقسیم سازیم ولی‌البتّه این تقسیم بندی برای سهولت بحث است زیرا تحولاتی که در وضع و حال ملت رخ داده است استمرار داشته و بنابراین حدی فاصل میان دوره‌ای بادوره بعد بوجود نیامده است. بعلاوه ملت‌های مختلف در زمانهای متفاوت از مرحله‌ای بمرحله دیگر قدم نهاده‌اند و بالاخره بایستی متذکر شویم که سیر تکاملی کلیه ملل بیک حال و منوال نبوده است و بخصوص مللی که در عصر حاضر تشکیل یافته‌اند احوال مختلف داشته‌اند معذک می‌توان احوالاتی که ملل اروپا دیده‌اند تا اندازه‌ای میان سایرین تعمیم داد یعنی، عمومیت بخشید. وقتی ما این کلیات را از احوالات ملل اروپائی استخراج کردیم بهتر میتوانیم تشخیص بدهیم که کدام آنها با احوال ملل تازه غیر اروپائی منطبق است و کدام آنها منطبق نیست. بانوجه باین نکات دورانهای سه‌گانه تکامل ملت را بطور کلی مطرح می‌سازیم این دوره‌ها را میتوانیم «دوران حکومت امرا و شاهان» «دوران حکومت اوساط‌الناس» و «دوران نوین» بنامیم هرگاه تاریخ اروپای غربی و ایالات متحده امریکا و تاحدودی روسیه را مأخذ قرار دهیم میتوانیم بگوئیم «دوره امرا و شاهان» از سال ۱۵۰۰ با سلطنت هاتری هشتم در انگلستان و لوئی دوازدهم در فرانسه و فرديناند و ایزابل در اسپانیا و کمی بعد ایوان مخوف تزار روسیه آغاز گردیده و تا پایان جنگهای ناپلئون در ۱۸۱۵ ادامه یافته است دوره اوساط‌الناس تقریباً از سال ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴ یعنی سال انفجار جنگ اول جهانی را فرا میگیرد . این دوره زودتر از همه در انگلستان آغاز گردید و تشکیلات ملت



در ایالات متحده امریکا یا این دوره یعنی از همان آغاز با شرکت طبقه متوسط داده شد و تا اوایل ریاست جمهوری فرانکلین روزولت ادامه یافت و در اوایل قرن بیستم این مرحله تکاملی ملت بروسیه رسید ولی انقلاب کبیر باعث قطع این دوره در روسیه شد . دوران نوین از زمان جنگ اول جهانی آغاز گشته است و پایان آن تاکنون معلوم نگشته است .

#### دوران حکومت امرا و شاهان

دوران امرا و شاهان نخستین شکل ظهور ماییت پس از واژگون گشتن بساط خان خانی در دوره قرون وسطی میباشد . بدین معنی که در قرون وسطی پادشاهان فقط کمی نیرومندتر از خوانین و ملوک طوایف بودند و خوانین و ملوک طوایف تبعیت ظاهری و صوری از پادشاهان میگردند اما در اواخر قرون وسطی پادشاهان بر دو خوردها خوانین و ملوک طوایف برخاستند و آن تبعیت صوری را تبدیل بنظارت واقعی کردند . اما این نظارت هم تا هنگامی که شاهان احتیاج بقبول نظرات و پشتیبانی خانهای مقتدر زبردست خود داشتند دشوار بود زیرا این خانها نیز هر یک نیروی چریک مسلح از رعایا و اتباع خویش بر فرمان داشتند . بنابراین شاهان نیازمند نیروی دیگری بودند تا بتوانند اینگونه اتباع خود را مطیع نگاهدارند و این نیرو از راه ایجاد ارتش حرفه ای که نظارتش حقوقی بگیر باشند و همچنین از طریق تاسیس دستگاه اداری منظم که اختیارات و معاش کارکنان آن مستقیماً ناشی از شاه باشد بوجود آمد . در طول این دوران ملت در وجود شخص شاه جای داشت و فقط افرادی از طبقه نجبا که بشاه صدیق بودند مانند افراد خاندان سلطنت خود را تا اندازه ای شریک مسؤلیت های ملی شاه احساس میکردند بهجین وجه مدیران مقتدرتر دستگاههای اداری که در خدمت پادشاه بودند بهمان کیفیت روابط میان خدمتگاران و ارباب در خود احساس همبستگی در امور میکردند شبیه با احساس علاقه و همبستگی که امروزه کارمندان دستگاههای صنعتی و تجارتهی یا رؤسای «شرکتی» که در آن کار میکنند در خود حس میکنند . و باین ترتیب نجبا و افراد خاندان سلطنت و مدیران اداری خود را عضوی از ملت احساس میکردند اما بقیه افراد مردم حتی درعالم اندیشه هم عضو ملت بشمار نمیرفتند و بالطبع شاه و نجبا هم بآنان بدیده عضو ملت نمی نگریستند . و بنابراین بقیه افراد مردم برای فرمان بردن و مالیات پرداختن و در صورت لزوم بنفع خاندان شاهی فروخته شدن روزگار میگذراندند . شاه



مملکت را ملک شخصی خود میدانست و هر نوع که مباحث خویش میدانست بآن معامله میکرد. واگر پادشاهان آنروز می‌گفتند با اتباع خود مانند افراد امروزی ملت رفتار کند همان اندازه متعجب و ناراحت میگشت که فرضاً امروز ما بگویند حیوانات اهلی خانها جزو افراد خانواده بشمار آوریم. افراد مردم هم بسهم خویش در کنشها و مناقشات میان پادشاهان علاقه‌ای ناپیدا داشتند باین جهت در جنگها شرکت نمی‌جستند و همینقدر که میدان جنگ و خرابیهای آن از خانه و کاشانه آنان دور بود و از نهب و غارت در امان میماندند دیگر باین امر که فاتح کیست و مغلوب کدامست وقعی نمی‌نهادند. شهرنشینان خاصه ساکنان پایتخت شاید تا اندازه‌ای بسرنوشت فرمانروای خویش علاقه داشتند ولی حتی آنها هم هنگام جنگ فرمانروای خویش کارروازانه و حتی دان و ستد با خارجه را ترك نمی‌گفتند بعلوه بازرگانان و شهرنشینان قلیلی از جمعیت کشور را شامل میگفتند. اکثریت عظیم ملت را روستائیان تشکیل میدادند که قسمت عمده حوائج اقتصادی خود را خودشان فراهم میساختند و ندرتاً با مردم و افکار خارج ازده خود سروکار داشتند و تعلق خاطر و دلبستگی آنها تنها بده یا قریه خودشان بود و شاه و دربار و سازمانهای دیگر سیاسی با بسط روزافزونی در نظر آنان چندان معنی نداشت بطوریکه اگر کزیه دستگاه حاکمه دفعتاً از میان میرفت بد توده عظیم ناس چندان اثری نمی‌بخشید. کارلو لوی<sup>۱</sup> درباره یکی از نواحی عقب مانده ایتالیای جنوبی که اینگونه روستائیان هنوز در آنجا وجود دارند چنین مینویسد: «آنجا دنیائی دیگر است که آداب و رسوم قدیم و غم و اندوه آنرا در خود فرو گرفته و از آنچه تاریخ و تمدن خوانده میشود جدا مانده است و مردم در تمدنی را که زیست میکنند» برای چنین مردمی ملت چه مفهومی میتواند داشته باشد؟ بتدریج که عقاید و نظرات سیاسی نسبت بدولت سایه‌ای خفیف از وحدت ملی را بر جمعیت روستائیان بیعلاقه باین مسائل میگسترانید روشهای اقتصاد بازرگانی نیز شعبی از اقتصاد ملی را بظهور میرسانید و اساس این اقتصاد ملی مبنی بر رفع احتیاجات با تولیدات محلی بود. صنعت و بازرگانی محل علاقه خاص فرمانروایان واقع میگشت زیرا از این دوسر چشمه میتوانستند پولهای را که برای پرداخت حقوق و جیره لشکریان و ادارات دولتی لازم داشتند بدست آورند و در مقابل بامر زراعت که اکثریت عظیم ملت بدان اشتغال داشتند علاقه واقعی نداشتند.

با وجود این در دوران امرا و شاهان تحولاتی در این امر بوقوع پیوست بدین معنی که شهرها وسعت و اهمیت بیشتری یافتند وسایل ارتباط میان نواحی و مردم هر کشور

۱- Carlo Levi



بهبود یافت و بالنتیجه اهالی هر منطقه از حالت اتزوا خارج شدند . اهمیت تجارت پیوسته افزوده گشت و طبقه تازه‌ای از بازرگانان توانگر و صاحب اعتبار و نفوذ بوجود آمدند . این تحولات مقدمات دوران بعد را فراهم ساخت . زیرا تحولات اجتماعی نشان میدهد پایه‌های اصلی هر دوران در دوران قبل از آن نهاده شده است .

#### دوران حکومت اوساط‌الناس

قرن نوزدهم قرن صنعتی‌گشتن اروپا و امریکا بود . بهمان نسبت که انقلاب فنی که در قرن هیجدهم آغاز گشته بود ترقی و پیشرفت میکرد سیمای کشورهای را تغییر داد بدین معنی که شهرهای نوین برپا گشتند ، اقتصادی تازه ظهور نمود ، در طبقات جامعه تحولاتی رخ داد و انواع مختلفی از سیاست بوجود آمد و در جریان این تحولات بود که نوعی جدید از ملت قدم بعرصه وجود گذاشت .

این نوع جدید ملت همان ملتی است که اوساط‌الناس بوجود آوردند. مقصود از اوساط‌الناس در آغاز امر گروه کوچکی از بازرگانان و حادئه‌جویان بود که بتدریج در جامعه جدید رشد یافت و طبقه‌ای لایق و توانگر و شاخص بوجود آورد که همان طبقه متوسط باشد بهمان تدریجی که طبقه متوسط در داخل عهد قدیم امرا و شاهان برای ساختن اقتصادی نوینی میکوشیدند ؛ پایه‌های اقتصاد و جامعه قدیم را که اعیان مالک و روحانیون نافذ در رأس آن قرار داشتند سست میساختند .

از آغاز این دوران جدید امرا و پادشاهان خود را پیوسته باین طبقه متوسط که پا بر شد گذاشته بود متکی میساختند و این طبقه هم در مقابل برای شرکت در حکومت متوالیاً تقاضاهایی داشتند . ثروت روز افزون این طبقه نو ظهور با مهارت و کاردانی که افراد این طبقه در طول انجام کارهای خود کسب میکردند آنها را برور به نیروئی رسانید که بتوانند اداره امور حکومت را قبضه نمایند . بطوریکه از ۱۸۱۵ بعد طبقه متوسط بقله اقتدار خویش رسید و پادشاهان را یا فلج میکرد یا آنها را ملوب‌الاختیار ساخته و بصورت تشریفاتی در میآورد و در عین حال خود بوسیله دستگاههای حکومت پارلمانی رشته‌های اصلی حکومت را بدست میگرفت اما حکومتی را که این طبقه جدید متوسط بصورت آزادی و دموکراسی در قرن نوزدهم بوجود آورد نباید با حکومت دموکراسی نوده‌ای امروز اشتباه کرد . زیرا کلمه «مردم» که در نخستین اعلامیه های آزادی و دموکراسی ذکر میشد بمعنی «مردم دارای حق مالکیت» بود و در قرن نوزدهم داشتن



مال و ثروت کلید اصلی دستیابی باقندرات سیاسی بتسار میرفت و کسانی که مال و ثروتی نداشتند بحساب نیامدند . بطوریکه توده عظیم مردم حتی درکشوری همچون فرانسه درواقع محروم از مداخله درسیاست بودند و حال آنکه میدانیم درفرانسه بدستیاری همین توده عظیم مردم بود که حکومت شاهزادگان و اشراف را واژگون ساخت و طبقه متوسط را روی کار آورد . انقلاب کییرفرانسه از آن جهت پیروزگشت که سران انقلاب موفق شدند کلیه افراد ملت فرانسه را مجهز سازند و جهت عمده‌ای که ناپلئون را قادر بفتح اروپاگردانید اولاً شور و شوق عامه فرانسویان پشتیبان او بود و ثانیاً وی ارتش خود را از افراد طبقات عامه تشکیل داد .

و تا هنگامیکه دشمنان فرانسه درتشکیل ارتش خود ازفرانسه سرمشق نگرفتند قادر بشکست آن نشدند . اما شوروشوق عامه و تشکیل ارتش از افراد طبقات عامه طبقات متوسط را بهراس انداخت باین جهت قانون سربازگیری عمومی الغاء شد (و در اواخر قرن نوزدهم دوباره برقرارشد) و باین ترتیب روشن گردید که اصول اساسی انقلاب خاصه اصل «برابری» بمعنوم کامل خود عمل نمیشود . طبقات متوسط که انقلاب خاص خود یعنی تبدیل حکومت شاهان و اشراف بحکومت اوساطالناس را پیش برده بودند میترسیدند که هرگاه دوباره توده عظیم مردم بحرکت و جنبش درآیند تفوق طبقه متوسط از دست برود و این ترس کاملاً بجا بود . درتمام طول دوران اوساطالناس طبقات متوسط نسبت بتوده مردم فقیربیدیده حقارت و بدگمانی مینگریستند و دستگاههای سیاسی و اداری این دوران بخوبی این حس تحقیر و بدگمانی نسبت بطبقه فقیررا نشان میداد . باید دانست اقتصاد نوین و طبقه حاکمه جدید و تأسیسات سیاسی تازه تمام مظاهر دوران طبقه متوسط نمیباشد بلکه نوعی جدید از احساسات ملی نیز دراین دوره ظهور نمود و توسعه یافت . حکمرانان اشرافی دوره شاهان و امرا هیچگاه ملیت پرست نبودند .

چنانکه جنگهایی که باهم میکردند درواقع منازعات شخصی بود و جنبه ملی نداشت و درهنگام صلح هم روابط نزدیک شخصی با یکدیگر داشتند یعنی بدیدارهم میرفتند ، بخدمت هم درمیآمدند و باهم وصلت میکردند و تا آنجا که از جهت تربیت و فرهنگ و طرز زندگانی باهم سنخیت داشتند بیشتر باهم متحد و یگانه بودند تا بااتباع غیراشرافی خود . طبقات اعیان و اشراف بسیاری ازاین اخلاق و رفتار را در دوران طبقه متوسط هم حفظ کردند باین معنی که بازهم خویشتن را بدیده جامعه خاصی مینگریستند و ازروستائیان و کارگران و حتی ازغالب نودولتان کناره میگرفتند و بنابراین نمیتوان





گفت طبقات اعیان و اشراف احساسات جدید ملی را ایجاد کردند . بلکه این طبقات متوسط بودند که با جسیدن بامرهلیت بخود تشخص دادند .

در باب علاقه بین‌المللی طبقه متوسط در طول این دوره مطالب بسیاری نوشته شده است و حقیقت این است که طبقه متوسط ملل مختلف درباره‌ای امور بدون توجه به ملیت خود همداستان گشته‌اند زیرا آنان در بسیاری امور منفعات مشترک داشته‌اند از قبیل داشتن يك نوع روش اقتصادی و دارا بودن اصول عقاید و نوع تصورات مشابه و همچنین داشتن هراس مشترك از توده ناس .

معذلك اگر بگوئیم که علاقه بین‌المللی آنان مانع ملیت دوستی آنها نگشته است تناقضی نگفتدایم .

توضیح آنکه علائق بین‌المللی طبقات متوسط در قرن نوزدهم صرفاً اقتصادی بود و حال آنکه ملیت دوستیشان جنبه سیاسی داشت و یکی از اصول اساسی قرن نوزدهم آن بود که علائق اقتصادی و علائق سیاسی آمیخته نمی‌شدند . بنابراین بازرگانان و ارباب صنایع این دو باسانی می‌توانستند در معاملات خود با بیگانگان فقط منافع خود را ملاحظه کنند و بمنافع ملی توجهی نداشته باشند و در عین حال در احساسات ملی خاص آنان خللی رخ نداده باشد .

حقیقت این است که صنعتی شدن کشورها منطبق صنعتی را بیکدیگر متصل ساخته و آنها را از نظر سیاسی قلمروی واحد گردانیده و ملل را کمابیش بصورت واحد اقتصادی و اجتماعی در آورده است . این حالت مربوط به عصر ساختن راههای آهن و روی آوردن روستائیان شهرها است یعنی قری که نقل و انتقال کالاها و حرکت مردم باسانی و سرعت انجام میگرفت . این قری بود که تجار آنها و صناعات انفرادی تبدیل بشرکتهای عظیمی گشتند که سراسر کشور را فرا میگرفت . بدین ترتیب بازرگانان دیگر بداد و ستدهای محلی اکتفا نکردند بلکه معاملاتشان را بدیگر نقاط کشور بسط دادند و تعجبی ندارد که طبقات متوسط بیش از پیش در خود احساس تشخص ملی بکنند .

طبقات توده ناس تا این موقع هنوز در اینگونه احساسات شرکت نداشتند و افق دید آنان در این مسائل محدودتر بود ولی علائمی دیده میشد که آینده را غیر از این نشان میداد . توضیح آنکه روستائیان ارتباطات محلی خویش را گسیخته چون انهارى دائم بسوی شهرهائی که پیوسته گسترش می‌یافت روی می‌آوردند بطوریکه حتی در محیط مملکت قاعده و اصل تهیه احتیاجات محلی نقض شد و علائق قدیم محلی افراد از میان رفت . طبقات توده ناس از این پس وارد جرگه ملت شده بودند ولی هنوز بمقام



کامل عضویت جامعه دست نیافته بودند و فقط برای استفاده نوعی تازه از حقوق اجتماعی و سیاسی آماده گشته بودند زیرا طبقه متوسط در دوران حکمرانی خویش صنعتی شدن را چندان خوش نداشت. این احوال هنوز در قرن اواسط اناس بود ولی در اواخر همین قرن بود که مردم عادی سهم بیشتری از اقتصاد نوین و حق بیشتری در اداره امور عمومی ملت خواستند هرچند که این اقتصاد و این ملت را طبقه متوسط بوجود آورده بود.

#### دوران نوین

جنگ اول جهانی ناگهان اختصار کرد که دوران نوینی در تاریخ ملل آغاز گشته است هرچند هسته تحولاتی که روی داد سالیان پیش کاشته شده بود ولی تاجنگ جهانی روی بیابان نهاده بود هنوز روشن نبود که چه تغییر عظیمی در وضع ملت پدیدار گشته است در سالهای بلافاصله پس از جنگ شکل تازه ای از حکومت مطلقه ظهور نمود و ملل آزادیخواه هم تحولاتی عمیق یافتند.

گاهی تصور میشود که ملت و ملیت دوستی بصورت امروزی پدیده های اجتماعی است که همیشه وجود داشته اند و حال آنکه اگر باین حقیقت پی ببریم که این امور چه اندازه تازگی دارند دو چار شگفتی می شوم.

#### مشخصات عمده دوران حاضر عبارتند از :

- ۱ - مردم در ملل امروزی سخت یکنواخت و یکسان گشته اند.
- ۲ - خطوط فاصل میان ملتها برجسته تر گردیده است.
- ۳ - کلیه افراد مردم بامور عمومی وارد و بآن علاقه کلی یافته اند. این خصیصه آخری در مورد ملل دارای حکومت مطلقه و حکومت آزادیخواهانه هر دو صدق میکند زیرا در مورد اول افراد مردم کلیه امور زندگانی خود را بدولت وابسته می بینند و در مورد دوم هم دولتها بیش از پیش در راه خدمت با افراد گام برمیدارند یعنی در هر دو مورد زندگانی افراد تحت تأثیر عمده دولت قرار گرفته و بالنتیجه مردم با اقدامات و عملیات دولت سخت ذی علاقه گشته اند.

قبلا جهاتی را که صنعتی شدن از راه تسهیل ارتباطات و سازمانهای عظیم اقتصادی موجب یکنواختی و یکسان گشتن افراد ملت میشود مورد بحث قرار داده ایم و ملاحظه



کردیم که چگونه دولت‌ها این یکسان شدن افراد را تشویق می‌کنند و در عین حال روابط آنها را با خارجه محدود می‌سازند .

اکنون لازم است پاره‌ای علل و جهات امری که آنرا « ملی ساختن توده‌های مردم » می‌نامند نظریه‌فکینیم .

بشراز آغاز تاریخ خود قادر بوده است با کمک اسباب و ابزارهای مختلف احتیاجات افراد جامعه را فراهم سازد . و بالنتیجه توانگران می‌توانستند ثروتمند بمانند و نهیستان هم چیزی بدست آورند . سفره نعمت های اقتصادی پیوسته گسترده‌تر و رنگین‌تر میگشت و بهمان تناسب تهیدستان بحق مقدار بیشتری از آن می‌خواستند هر اندازه این درخواستها بیشتر میشد ثروتمندان آنها را کمایشی بر می‌آوردند و همین موافقت‌ها دلیل بارزی میگشت که هرگاه مردم عادی متحد و متشکل شوند می‌توانند بتمام درخواستهای خود نایل آیند . راه دوتوع تشکیلات برای آنان باز بود یکی از راه ایجاد اتحادیه‌ها و دیگری از طریق شرکت در سیاست . پس هر دو راه را برگزیدند . در این میان شاید طبیعی‌ترین طریق اقدام به تشکیلات اتحادیه کارگران بود که برای دریافت مزد بیشتر و ایجاد محیط مناسب‌تر با کارفرمایان وارد بحث و چانه زدن شد . عده کارگران بسیار بود و این کثرت عده تشکیلات آنها را پیوسته نیرومند می‌ساخت .

طبقات و افراد عادی همچنین حق رای در امور سیاسی را گرفتند و با توسعه حقوق و آزادی‌هایی که این طبقه بدست آورد توده مردم کاملاً و بکلی جزء ملت شدند . بالاخره عامه مردم راهی قانونی و نیروی موثری بدست آوردند تا بتوانند بوسیله آن درخواست‌های خود را بقبولانند .

توسعه فرهنگ عمومی نیز از این طریق اهمیتی شایان داشت . زیرا سواد همگانی برای پیش بردن زندگی دنیوی شهری و صنعتی امری ضروری بود بعلاوه بسط تعلیمات عمومی توده مردم را در کارها و فنون گوناگون مهارت بخشید و این طبقه نوین اجتماعی برای بکار بردن حقوق جدید سیاسی خود و ادار پایجاده تشکیلات خاصی شدند .

درخواستهای اینان متعدد بود . پیش از آن روش اقتصادی باعث شده بود که کارگران عادی و معمولی در زحمت و عمرت باشند چنانکه در آغاز صنعتی شدن و روی آوردن روستائیان بمرکز صنعتی کلیه زحمت و خرج و ناراحتی‌ها که این نقل و انتقال داشت طبقه کارگران عادی خود متحمل می‌گشتند . امر تمرکز سرمایه‌ها که در روش صنعتی این اندازه اساسی گشته است تا اندازه‌ای از راه پائین نگاه داشتن سطح زندگی



کارگران امکان پذیر شده است .

روش آزادی اموراتصادی که در دوران طبقه متوسط حکمفرما بود خودبخود موجب تعدیل اموراتصادی میان ملل و افراد میگشت ولی این گونه تعدیل بالطبع بر ضرر طبقه ضعیفتر و فرد ناتوانتر صورت میگرفت . در بیشتر مدت قرن نوزدهم کارگران صنایع ناتوانترین طبقات ملت بشمار میرفتند . و همین که بحقوق و مراکز سیاسی دست یافتند از دولت خواستار حمایت خودگشتند . چنانکه ای . اچ . کارا در این باره مینویسد :

« ... طبقات عامه برای حمایت خویش در برابر مشقات و رنجهاییکه روش صنعتی آزاد با آنان تحمیل میکرد نیروئی ناچیز داشتند و بنابراین قدرت سیاسی خود را در راه بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی خود بکارمیانداختند باین ترتیب دیگر نخستین هدف سیاست ملی منحصر بحفظ نظم و فراهم ساختن حوائج عمومی نمیشد بلکه تامین رفاه افراد ملت نیز در عداد وظایف دولت قرار گرفت تا بتوانند وسایل زندگی خود را بدست آورند . اجرای اصول دموکراسی درباره ملت در دوران دوم یعنی دوران طبقه متوسط بدین معنی بود که طبقه حاکمه اوساطالناس خواستار امتیازات سیاسی گشته بودند . . . . . دوره سوم تقاضاهای اقتصادی طبقات عامه را در ردیف اول مسائل اجتماعی مطرح ساخت . دفاع از میزان مزد و تامین کار در بر نامه سیاست ملی وارد گشت بدرجه ای که در صورت لزوم در برابر سیاستهای کشورهای بیگانه هم باید تأیید گردد . این ترتیب کارگران را در سیاست و قدرت ملت شرکعی عملی و صمیمانه بخشیده است » .

خلاصه آنکه بر اثر این تحول قاطبه افراد ملت در امور ملی و عمومی شریک و مشغول گشت و از این حیث همان حال و وضعی را یافت که در دوران سابق معدودی از افراد که طبقه حاکمه را تشکیل میدادند داشتند و از این پس هرگاه احدی از افراد ملت را نیروی شومی تهدید کند دولت بحمايت وی برمیخیزد و در مواقعی که فرد یا گروه کوچکی که وی عضو آنست قدرت کافی برای انجام کاری نداشته باشد دولت بهتر میتواند آن کار را انجام دهد . بالنتیجه افراد بیش از پیش بدولت خود روی می آوردند و دولت از این پس افراد را در برابر نفع پرستان داخلی و دشمنان خارجیش حفظ و حمایت نموده و باین شکل واضح بود که سر نوشت فرد بستگی تام و تمام بقدرت ملی یافته است زیرا اگر جنگی بزرگ پیش می آمد و دولت وی مغلوب میگشت آنوقت وی باید شرایط

و ترتیب زندگانی خود را با خواسته های ملت فاتح تطبیق دهد .  
 بهمان نسبتی که افراد عادی بیش از پیش بملت خود متکی می گشتند انکاء ملت  
 نیز با افراد خوبش می یافت . بطوریکه امروز طبقات عامه بیش از کلیه ادوار سابق  
 اهمیت یافته اند . صناعات جدید هم از جهت کارگران و هم از جهت مصرف مصنوعات  
 بستگی تام بطبقات عامه یافته است . دولت هم بستگی کامل بطبقات عامه پیدا کرده است  
 زیرا این طبقه هستند که قسمت اعظم مالیاتها را می پردازند و در موقع انتخابات عمومی  
 صاحب اکثریت آراء هستند و بعلاوه افواج سربازانی که شیوه جنگ و دفاع جدید لازم  
 دارد از این طبقات تشکیل می یابند .  
 مارکس در قضاوت خود نسبت بوضع طبقات عامه در دوران جدید با اشتباه رفته  
 است زیرا در عصر جدید کارگر در واقع وطن خود را یافته است و احساسات عمیقی را که نسبت  
 بمملکتش دارد یکی از نشانه های تأثیرات تازه وی در کارهای خود میباشد .

ملل جدید

سیر تاریخی تحول ملل را که بیان کردیم تا اندازه ای درباره ملل اروپائی و  
 امریکای شمالی صادق است ولی درباره ملل دیگر جهان خاصه ملل بسیاری که از جنگ  
 اول جهانی بعد با برصه گذاشته اند چه میتوان گفت ؟ محقق است که تاریخ گذشته این  
 ملتها با ملل اروپا یکسان نیست و احتمال قوی در میان است که آینده آنان نیز با ملل  
 اروپا تفاوت داشته باشد با وجود این اگر از جزئیات امر چشم پویشیم در مسائل کلی و  
 عمده ، وجوه مشابهت عمده ای میان آنان خواهیم یافت .

ملل نوخاسته در نخستین مراحل خود (که تقریباً مقارن با دوره شاهان و امراء  
 در اروپا میباشد) تفاوت های مهمی باهم داشته اند . پاره ای از آنان مطلقاً ملت بشمار  
 نمی رفتند بلکه مجموعه ای از قبایل و امارت های کوچک بودند تا اینکه اروپائیان بر آنان دست  
 یافتند و آنان را بصورت واحدی سیاسی درآوردند و بعضی دیگر از مدتها پیش از آنکه  
 اروپائیان آنها را تحت اداره خود درآوردند دارای حکومتی از نوع حکومت شاهان امراء  
 بودند (مانند اینکاها در امریکای جنوبی و چینبها در آسیا) بعضی از آنها مانند چین  
 و ژاپن استقلال سیاسی خود را در برابر اروپائیان حفظ کردند و بعضی دیگر استقلال  
 خود را باختند ب نتیجه تشکیلات سیاسی این دسته از ملل در مراحل نخستین تشکیل  
 ملتشان از نوع تشکیلات مستعمراتی بود که زیر سلطه فاتحان اروپائی قرار داشت و در



واقع در بسیاری موارد غلبه و سلطه اروپائیان موجب تشکیل این ملت‌ها در آغاز امر گردید. حقیقت آنست که اینگونه ملت‌ها تشکیل وحدت خود و سیر تکاملی را که پیموده‌اند مرهون سلطه خارجی هستند که تاریخ ملی آنانرا از راهی برای دیگرنداخته است زیرا اروپائیان بودند که در میان این ملت‌ها اختصاصات فاحشایی و اترواجوئی عشایری را از میان بردند تا بهتر بتوانند مستعمرات را اداره کنند و امور آنها را قبضه نمایند و اروپائیان بودند که اقتصاد عمومی را بجای اقتصاد نواحی در این کشورها پایه‌گذاری کردند و با تبعیض و تحقیری که نسبت بومیان روا میداشتند در آنها احساسات عمومی بوجود آوردند. که بصورت ابراز از جاز بدشمن مشترک یعنی استعمارگران ابراز می‌شد. بالاخره این اروپائیان بودند که افراد با استعداد بومی را وارد کارها کرده و با آنان فنون و اطلاعاتی آموختند و آنانرا با افکاری آشنا ساختند که شاید همین اطلاعات و افکار بومیان را قادر ساخت که اروپائیان را از کشور خویش برانند چنانکه می‌بینیم رهبر هر عیان مستعمراتی که بموفقیت انجامیده است یک نفر از بومیانی است که تحصیلات اروپائی دارد و همان اصول اروپائی یعنی دموکراسی و آزادی و آسایش زندگانی را طلب میکند.

این «ملت‌های» مستعمراتی بمرحله اولیه ملل اروپائی شباهت دارند و مانند اروپائیان زیر سلطه فرمانروایانی قرار داشتند که خود را مالک مال و جان اتباع خود می‌پنداشتند و آنانرا عضوی از ملت نمی‌دانستند. اغلب اهالی مستعمرات مانند اروپائیان قرون سابق کشاورز هستند و علاقه آنان محلی است و بازمانند اروپائیان در قرون قدیم اقتصاد آنان جنبه عمومی و ملی ندارد بلکه از نوع اقتصاد محلی و ناحیه‌ایست و همچنین این ملل دوره‌ای از بسط ارتباطات و توسعه شهرها و ترك اترواهای محلی و بوجود آمدن طبقه‌ای تازه از بازرگانان و اهل حرف و صنایع را میگذرانند و لازم نیست موارد و مثالهای زیادی را ذکر کنیم تا نشان دهیم که ملت‌های مستعمراتی کمابیش در همان وضع و حالتی هستند که ملل اروپا در دوره شاهان و امراء در مراحل نخستین تشکیل ملیت خود داشتند. در میان این ملل همینکه گروهی از تخبه بومیان که با افکار اروپائی آشنا گشته‌اند پا برصه بگذارند و بدقایق اقتصاد و سیاست توین پی‌برند فشار آنان برای خودمختاری افزون میشود. پاره‌ای از مستعمرات استقلال خویش را در همان دوران اولیه شاهان و امراء بدست آوردند مانند عربستان سعودی که استقلال دارد و در رژیم عشایری زندگانی میکند ولی اکثر مستعمرات پیش از آنکه گروه تربیت‌یافتگان اروپائی آماده تحویل گرفتن امور از مدیران مستعمراتی شوند تحویل استقلال نکرده‌اند.



این گروه نخبه بومی تمامی اهالی را بومیان و شورش برمیانگیزند ولی همینکه این شورشها به پیروزی انجامید همه مردم بیگ میزان از بیرون شدن اروپائیان بهرمند نمیگردند. باین معنی کسانیکه شورش را رهبری کرده‌اند فرمانروایان جدید ملی میشوند اما توده عظیم مردم بحال و زندگانی اولیه باز میگردند و جز در دوره کوتاه شورش که شرکت انبوه جمعیت آنان اثربخش بوده این افراد در اداره امور عمومی و ملی شرکت موثری ندارند.

اگر این نخبه بومیان را که فرمانروایان جدید مستعمرات گردیده‌اند « طبقه متوسط» بنامیم با شتاب رفته‌ایم هرچند که عناصر و افرادی از طبقه متوسط در میان آنان وجود دارد زیرا این افراد توانگر هستند و قسمتی از ثروت و دارایی خود را از مدیریت تأسیسات خصوصی که داشته‌اند بدست آورده‌اند ولی در میان این نخبه بومیان افرادی از طبقه اشراف قدیمی که ثروتشان را از مالکیت اراضی و املاک و موقعیت سیاسی خویش بدست آورده‌اند نیز وجود دارد. بعلاوه این دسته از نخبه بومیان برای نیل بمقاصد اجتماعی و سیاسی خود خیلی بیش از هم طبقه‌های خود در اروپا با استفاده از تشکیلات حکومت نیرومند مرکزی شائق هستند. و باز مشاهده میشود که میان مرحله‌ای که اغلب ملل جدید امروزی در آن واقعند با مرحله دوره اوساط اناس در اروپا مشابهت کلی وجود دارد. این مرحله همان دوره ایست که صنعتی شدن واقعیت پیدا میکند و جماعتی مردان تازه، و آزد طبقه حاکمه میگردند و سیمای حکومت دموکراسی نمایان میگردد اما از دخالت تام و تمام طبقات عامه در سیاست مملکتی جلوگیری میشود. باین همه تفاوت شایانی میان مرحله امروزی ملل نوحاسته با مرحله مشابه ملل اروپائی وجود دارد. مثلاً ملل نوحاسته در مبارزه‌های خویش برای کسب استقلال با مقایسه با مرحله مشابه ملل اروپائی خیلی زودتر دارای احسانات ملی و ملیت دوستی گشتند و در مرحله صنعتی شدن هم آن صبر و حوصله‌ای را که ملل اروپائی در تکامل صنعتی گشتن خود پیشه کردند ندارند و در این مرحله میل به جستن دارند. یعنی یا مثل روسیه دوره طبقه متوسط را قطع کنند و آنرا کوتاه سازند و یا مانند ژاپن و چین وارد دوران طبقه متوسط نگردند بلکه بخاطر شتابی که برای صنعتی شدن دارند مستقیماً از دوران شاهان و امراء بمرحله حکومتی که مختار مطلق باشد جستن کنند بدون اینکه حساب اثرات این جست و خیز را در طبقات عامه بکنند یا با اصطلاح عاقبت کار را بیندیشند. ملل نوحاسته حتی آنهائیکه روش کشورهای آزاد غرب را برای صنعتی ساختن کشور بر میگزینند برای پیش بردن تحول مطلوب خود بیش از کشورهای اروپائی باید بر قدرت دولت تکیه کنند.



در هر حال ممکن است ما شاهد دوران سومی بشویم که بتوان آنرا «دوران حکومت اداریها» نامید و در این دوران فرمانروایان ملت را مدیرانی که شغل و حرفهشان کارهای اداری باشد تشکیل خواهند داد. این مدیران بظاهر عنوان خدمتگذار ملت را خواهند داشت اما حکمرانان واقعی بر طبقات عادی که بنام آنان حکومت میکنند خواهند بود و میتوان بخوبی پیش بینی کرد که احساسات شدید ملیت پرستی از مظاهر برجسته این دوره باشد و شاید تمامی ملل جهان یعنی ملل قذیبی و ملت‌های نوحاسته وارد دوران چهارمی شوند که در آن احساسات ملیت پرستی کاهش یافته باشد ولی این پیش بینی مربوط بآینده دوراست و در این تردیدها از آن خبری نخواهد بود.

### نتیجه

از مرور اجمالی که بتاریخ ملت کردیم معلوم گشت که تکامل و تحول این شکل از تشکیلات سیاسی بستگی بانواعی دیگر از تحولات که جامعه انسانی، بخود دیده است دارد مانند صنعتی شدن کشورها، توسعه شهرها، پیدایش اقتصاد نوین، ظهور طبقات تازه‌ای در حکومت‌ها، علائقی که افراد ملتی را بیکدیگر می‌پیوندد و ملاحظه کردیم و نشان دادیم که این علائق چه اندازه گوناگون هستند و عبارتند از:

علائق سیاسی، ارضی، اقتصادی، فرهنگی، زبانی، مذهبی، اعتقاداتی و روانی مخصوصاً نیروی ملیت پرستی و احتیاجاتی را که این نیرو برای افراد و دولت برمیآورد همچنین مطالبه کردیم و روشن ساختیم که ملیت پرستی در ملل نوحاسته نیروی نهانی خاصی است. در آغاز این فصل این موضوع را مطرح ساختیم که آیا با مرور زمان و تحولات پی‌درپی اجتماعی اهمیت ملت رو بکاهش خواهد رفت یا خیر؟ و آیا میتوان انتظار داشت که واحدی عظیم‌تر و فشرده‌تر سیاسی بوجود آید که جانشین ملت‌های امروزی گردد؟ حتی حکومت واحد جهانی ظهور کند و باین نتیجه رسیدیم که وقوع چنین امری محتمل است ولی زمان آن بعید خواهد بود. با دقت در مطالعاتی که در این فصل کردیم خوانندگان بهتر میتوانند تشخیص دهند که چرا این امر در آینده نزدیک وقوع نمی‌یابد. توضیح این اجمال آنکه نیروهائی که ملت را بوجود آورده‌اند سالیان دراز بکار بوده‌اند و زحماتی که افراد برای منطبق ساختن خویش با این تشکیلات و قبول تغییرات آن بخود هموار کرده‌اند جدی بوده‌است و اکنون برای از بین بردن وضع ملت‌ها لااقل نیروهائی بهمان درجه تأثیر و طول زمان باید فراهم آید و افراد زحماتی بهمان نسبت





باید متحمل گردند .

ملیت پرستی نیروی کهنه و خسته‌ای نیست که با بکاررفتن در طول سالیان دراز از آن کاسته شده و یا فرسوده گشته باشد بلکه برعکس سروصورت تازه و نوی بخود گرفته و قدم به بسیاری از نقاط تازه جهان گذاشته است . این فکر و عقیده که ملیت‌پرستی از آن جهت که خطرناک است از میان خواهد رفت و یا اینکه ملت‌ها راه‌های بهتری را برای متشکل ساختن افراد انسانی خواهند یافت و آنرا جانشین ملت‌های امروزی خواهند گردانید از امور ضعیف است .

در جهان امروز ملت مهمترین واحد سیاسی است و تا مدتی طولانی حال آن بر همین منوال خواهد بود و دلیلی که ما را به بیان تاریخ ملت در این فصل برانگیخت همین بود و بس .